

فریدریش

هولدرلین آخر امر

خداوندگار ما کجا میر

Johann Christian

Friedrich Hölderlin

شاپور احمد

An die Rose

آخر ای خداوندگار ما کجایی / ۱

آن گوهر توانمند، آتش سپهرها و آرامش آدمیان، زیستنشان در طبیعت، و درگیری‌شان و
خشنودی‌شان، مرا همواره گرفته است، و همان گونه که از پهلوانان می‌گویند، من نیز می‌توانم
به‌عینه از خودم بگویم که آپولو مرا کوپیده است: هولدرلین

Notes and translation in English by *Susan Ranson*

برگردان شعرها به انگلیسی و یادداشتها از سوزان رنسان *Susan Ranson*

<https://sites.google.com/site/germanliterature/19th-century/hoelderlin>

www.germanlit.org

گنجینه

<http://minhateca.com.br/bibloalexandria/POESIA/Poetry+Books+Collection+%28Art+Ebooks%29/Friedrich+Holderlin+-+Hyperion+and+Selected+Poems,128659757.pdf>

Edited by Eric L. Santner

آخر ای خداوندگار ما کجایی
Holderlin.

آخر ای خدروندگار ما کجایی

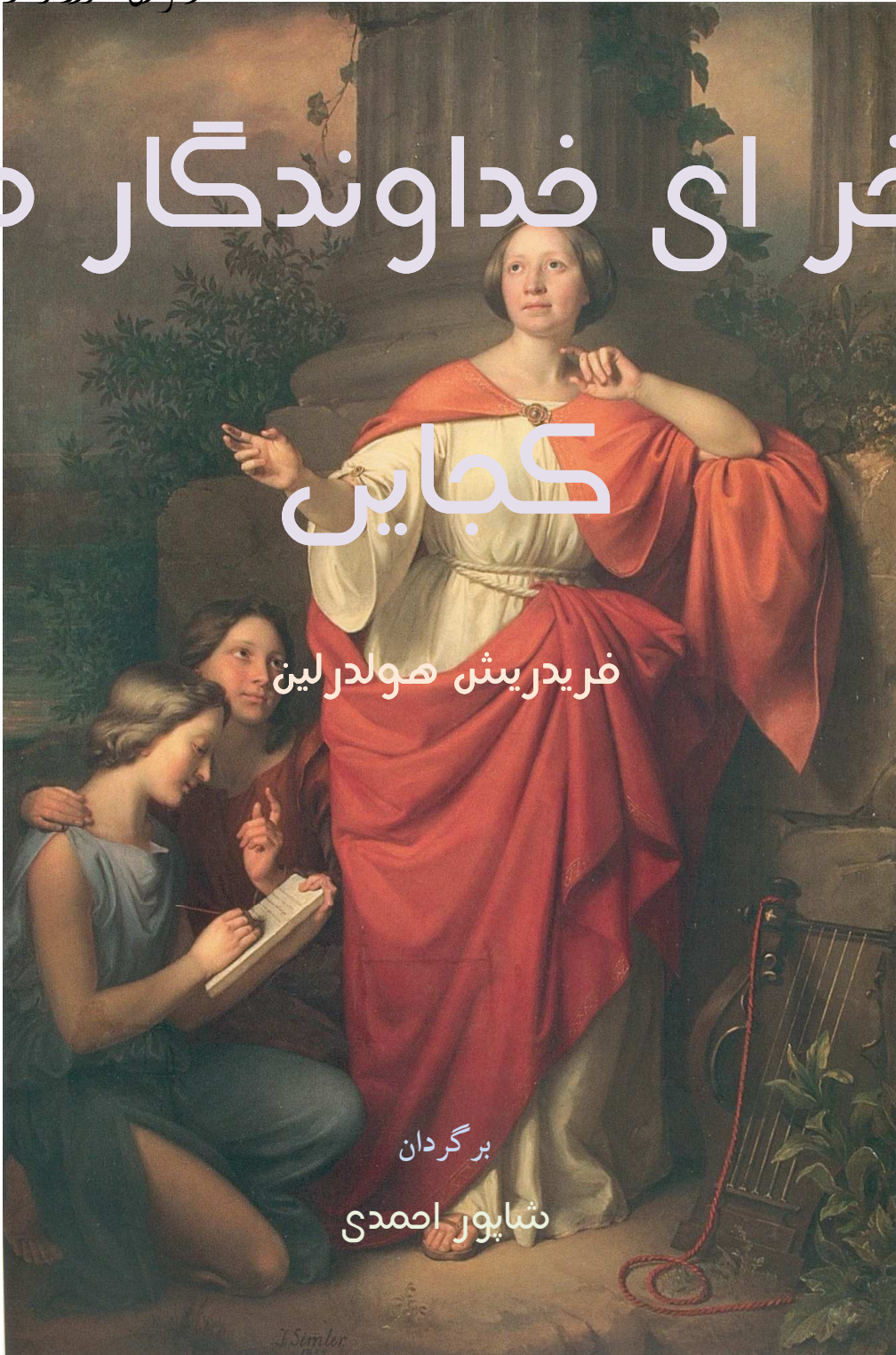
آخر ای خدروندگار ما

کجایی

فریدریش هولدر لین

برگردان

شاپور احمدی



Diotima, posing as the ancient seer in a painting by [Józef Simmler](#), 1855



آخری خبر روزگار ما کجایی

دیوتیما

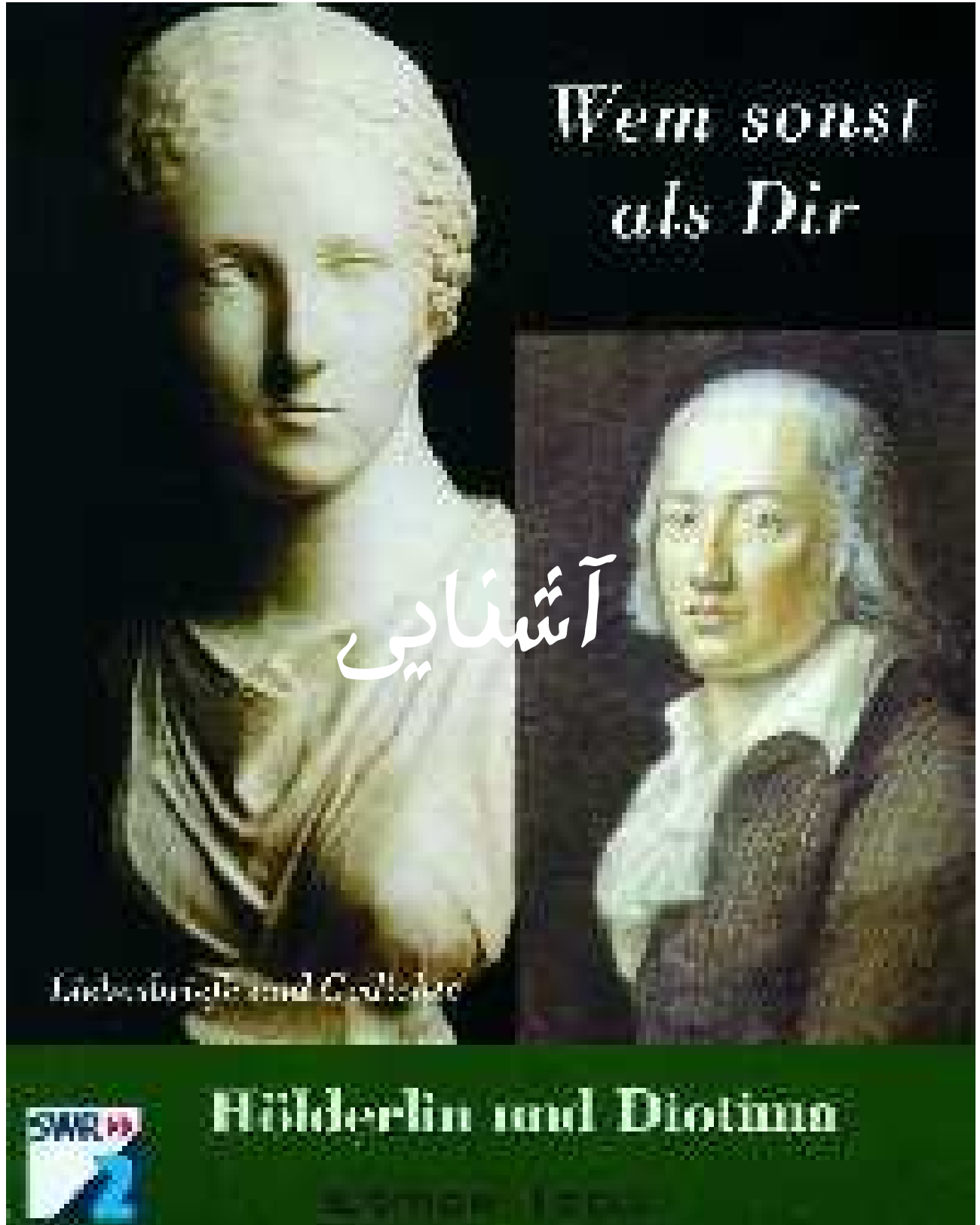
فریدریش ہولدرلین

ای شیدایی ایزدھنرِ اهورایی کہ روزگاری بر عناصر حکم می‌راندی،
بیا، و بہ پاس من اکنون آشوب زمانہ‌مان را فرو نشان،
جنگ خشماگین را با آوای آشتی آور اهورایی بیارام
تا ہر چہ در قلب میرا از ہم گسستہ است بہ ہم بیوندد،
تا طبیعت پیشین آدمیان، آن دلارام، آن خسروانی،
از عصر سرکشمان سر برآرد، باز یابد بہار نخستین را.



ای زیباییِ زنده، باز گرد بہ قلبہای بینوای مردم،
بہ میز ضیافت باز گرد، دیگر بار باز گرد بہ معابد!
چون دیوتیما می‌زید همان گونه کہ شکوفہ‌های نازک زمستانی،
خجستہ با روان خویش، باز می‌طلبد و می‌جوید خورشید را.
اما ای جہان دل‌انگیز، خورشیدِ جان بہ تاریکی گراییدہ است،
در شبی یخبندان تنها تندبادہای ستیزہ‌گر می‌خروشند.

آخری خدوونگار ما کجانی



آشنایی

یوهان کریستیان فریدریش هولدرلین (۱۷۷۰-۱۸۴۳)

هولدرلین به ستاره‌ی دنباله‌داری هم‌مانند است؛ بی‌گمان دوران شاعری‌اش کوتاه بود اما هاله‌ای درخشان بر جا گذاشت. سرخوشانه و شوریده‌وار، انگاره‌ای ناانتزاعی و هلنی را تنگاتنگ با بصیرتی اجتماعی و زیباشناختی می‌پذیرد؛ گرچه راهی روشنفکرانه را پی می‌گیرد، زبانش ساده است، موجز و گیرا، تخلیخ بی‌اوهام و افکارش روشن؛ این سان قدرت تخلیخ (سرشاخه‌های همگانی و سستی را می‌زند) در خاطر می‌ماند. بزرگترین مؤفقیتش در چامه‌سرایی غنایی سلیس و نازک‌بینانه‌اش است، در قالب وزنهای پیچیده‌ی یونانی با تأثیری زورمند.

هولدرلین در توپینگن الهیات خواند، و آنجا بر دوستانش هگل و شلینگ اثر گذاشت و شعرهایی نیز به پیروی از شیلر نوشت. پیشتر به هلن‌خواهی گراییده بود: یادداشتهای

هیپریون را ببینید. به هر حال، به رؤیاگریزی سر نهاد: یونان قدیم و ایزدانش برای او قوا و تجسم‌بخش زنده‌ی ویژگیهای انسانی بودند- گرچه زمانه‌ی خود را می‌یافت، و همچنان درباره‌ی اوضاع پیرامون خود می‌اندیشید.

با رویکرد به این منابع الهام برانگیز کم‌کم، از ۱۸۰۰، درو شوقی پدید آمد به پروراندن رسانه‌ای کارساز، ادبی و اجتماعی، فرهمندانه و بنیانی در مسیر جهان طبیعی، رسانه‌ای سازگارتر با کشورش سوی ارزشهای صنعتی آن، و، در شعر، سوی انتزاعات و سبکهای خودساخته‌ی ترانه‌واری که سر برآورده بودند. حتی از همالانش برید تا جایی که دستگاه هجایی spelling system فردی، و قدری ساده‌انگارانه‌ای را به کار گرفت.

نخستین برانگیختگی‌اش دیدار با سوزته گتارد Susette Gontard در ۱۷۹۵ بود، که او را با اسم یونانی دیوتیما Diotima می‌خواند (Díotíma). از رهگذر حسن و ملاحظتش هولدرلین از آن پس توان یافت پیوستگی آرمانهای یونانی خود را با واقعیات کمتر ناب انسانی به کلام آورد. معه‌ذا، جدایی ناگزیرش از سوزته سبب شد از خود و هنرش سر خورد؛ از پیش آرزو داشت راهی بیابد تا فرهنگ آلمانی را دگرگون سازد اما در آن هنگام تفوق بایسته را نداشت؛ در نمایشنامه‌ی ناتمامش مرگ امپدکلس *The Death of Empedocles* (۱۷۸۹) با احساسهای نومیدبار این آرمانهای نو را کاوید. امپدکلس اعلان می‌کند که 'طبیعت بزرگ، سرشار از غایتی بلند، ذهن گمانه‌زن انسان را احاطه می‌کند، به طوری که بتواند جهان را تغییر دهد.' در سالهای میانی زندگی خلاقش، پیرامون و پس از ۱۸۰۰، هولدرلین کلاً این انگاره را به شعر خودش کشاند؛ در ۱۷۹۷ چامه‌های کوتاه نغزش را نوشت به شیوه‌ی Alcaeus و Asclepiades

یونانیان باستان، و در آنها سبک شخصی‌اش به تعادلی ناب نائل می‌شود، و نزدیک ۱۷۹۹ مضمونهای بیشتر انتزاعی و بکلی ادراکی شعرهای نخستش را کنار گذاشت.

پس از پنج سال در فرانکفورت و هامبورگ، هولدرلین در ۱۸۰۰ به خانه‌ی مادری‌اش در تورتینگن بازگشت. آغاز به نوشتن چاه‌های بزرگ کرد، همچون 'سفر اکتشافی The Archipelago'، و 'نان و شراب Bread and Wine'، و در آنها مضامین نو خود را از ارزشهای یگانه‌ی باستان با زندگی مدرن درآمیخت، مذهب را با روزمرگی، و هلنگرایبی بیداری‌بخش را با مسیحیتی معه‌ذا شخصی و غیرارتدکس. در 'نان و شراب Bread and Wein'; 'Brot und Wein Wine'، مسیح همچون تالی سرراستی در گذرگاه ایزدان یونان دیده می‌شود، نان را از زمین می‌گیرد و شراب را از دیونیسوس. مسیحیت هولدرلین بکلی در آخرین چهار یا پنج سال آفرینشگری‌اش ژرف در خاطرش می‌نشیند. با مادرش می‌زیست، زنی مسیحی، و بوضوح بیمناک از آینده. رویدادهای دیگری بر او پیشی گرفتند، و در ۱۸۰۲ سوزته گتتارد Susette Gontard درگذشت، و این نیز سلامتی‌اش را رو به زوال برد.

در واپسین مرحله‌ی باروری‌اش، ۱۸۰۲-۵، هولدرلین دوباره سبک شعری‌اش را با چاه‌های اخیر و بلندش پیش برد، آخرین سرودهایی که قالبشان را نظم آزاد می‌خوانند، همراه با دیگر شعرهای مهم و تمامی (e.g. 'Hälfte des Lebens'; 'Life at Mid-point')، که در آنها می‌کوشد اندیشه‌هایش را به هم آورد، یونان را در فرهنگ اروپایی درهم می‌آمیزد، رابطه‌ای نزدیکتر با محیطش می‌یابد و امر شخصی را با غیرشخصی پیوند می‌زند و بر هم می‌گذارد. 'ژرمنیا Germania'، 'راین The Rhine'; 'Der Rhein'; 'Der Einzige'; 'تنها یکی The Only One'، 'پاتموس Patmos'، 'گانیمد Ganymed' از بزرگترین دستاوردهای هولدرلین هستند.

نوشتن را بسیار ارج می‌گذاشت، و تمرکزی که او نیاز داشت تا واپسین شعرهایش را بنویسد، شاید کمک کرده باشد تا آتشش فرو نشیند. از کمی پیش از ۱۸۰۵ مدام بیمار می‌شد و اسکیزفرنیا سرانجام بر هشیاری‌اش غلبه کرد. از آگوست ۱۸۰۶ برای سی و شش سال در خانه‌ای جداگانه در توپینگن به سر برد، آنجا زیمر Zimer نجار از او مراقبت می‌کرد، اجازه داشت کار کند آن چنان که می‌خواست، و هشیارانه رفتار می‌کرد؛ و تعادل عاطفی‌اش، سرانجام، بهبود یافت؛ پیانو می‌نواخت، شعرهای ساده می‌نوشت، طرحهایی ادبی می‌ساخت که نمی‌توانست عملی کند، و مهمانانی اتفاقی سراغش می‌آمدند.

آن نبود تا اینکه با یورش واپسین دوره‌ی زندگی‌اش آثار هولدرلین در میان گروهی از روماتیک‌هایی مانند آشیم فن آرنیم Achim von Arnim، شلگل، تیک Tieck، و برتانو Brentano آوازه یافت. بتینا فن آرنیم Bettina von Arnim او را 'بزرگترین شاعر چامه‌سرا' دانست. کار هولدرلین شگرف بر شاعران نوگرای آلمانی زبان تأثیر گذاشت، همچون اشتفان گئورگه Stefan George، ریلکه و تراکل. فریدریش نیچه، گرچه نه دنباله‌رو، اما به او مدیون بود، بیش از آنکه خود بداند. امروزه آوازه‌ی هولدرلین چندان است که همتراز مثلاً گوته و ریلکه به شمار می‌آید، به عنوان یکی از خداوندگاران برتر شکل غنایی.

English translations

برگردانها به انگلیسی

Jeremy Adler and Charlie Louth (eds. and trans.), *Friedrich Hölderlin, Essays and Letters* (London: Penguin, 2009)

David Constantine (trans.), *Friedrich Hölderlin. Selected Poems*, 2nd edn (Newcastle upon Tyne: Bloodaxe, 1996)

David Constantine (trans.), *Hölderlin's Sophocles: Oedipus and Antigone* (Newcastle upon Tyne: Bloodaxe, 2001)

Michael Hamburger (trans.), *Hölderlin: His Poems Translated, with a Critical Study of the Poet*, 2nd edn (London: Harvill Press, 1952)

[I have followed this invaluable and extensive edition in the above notes – SR]

Michael Hamburger (trans.), *Friedrich Hölderlin, Selected Poems and Fragments*, ed. by Jeremy Adler (London: Penguin, 1998)

Further Reading in German

به آلمانی

Sabine Doering, *Aber was ist diß? Formen und Funktionen der Frage in Hölderlins dichterischem Werk*, Palaestra 294 (Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1992)

Rüdiger Görner, *Hölderlins Mitte. Zur Ästhetik eines Ideals* (Munich: Iudicium, 1993)

Otto Lorenz, *Schweigen in der Dichtung: Hölderlin-Rilke-Celan. Studien zur Poetik deiktisch-elliptischer Schreibweisen*, Palaestra 284 (Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1989)

Thomas Roberg (ed.), *Friedrich Hölderlin: neue Wege der Forschung* (Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 2003)



Alamy 042040

آخری خدوونگار ما کجانی



چامه‌های آغازین

درنگ بر چامه‌های آغازین

اشعاری که در پی می‌آیند، در قالب چامه‌های یونانی، و همه پیش از ۱۸۰۲ سروده شده‌اند. آنها پیشرفت عروض بدیع هولدرلین را ارائه می‌دهند، در پیوند با آنچه بایسته‌ی سخن بود، فقدان بُهتاور قافیه و بسامد دنباله‌گیری مصرعها، ارائه‌ی بیشترین ضرباهنگهای خوشنواخت ('غروب Sunset')؛ مقابله با سبکهای شعر آلمانی آن چنان که تا آن روزگار شکل گرفته بودند.

کمال وزن و سادگی آن، دایره لغات پالوده‌ای که با منتهای وضوح ژرفا و گستره‌ی تأثرات هولدرلین را بیان می‌کنند؛ ساختار پایدار و متضاد بوطیقای حتی شعر پنج مصرعی ('ایمان استوار Firm Faith'، 'پس آنگاه Then and Now')؛ و در میان همین ساختار تقابلهای محکم بالادست/فرو دست، روشن/تاریک، شوریده/افسرده ('کوتاهی Brevity'، 'قاموس زندگی The Course of Life')؛ همگی اینها امضای او را دارند. رایتر ماریا ریلکه، که از هولدرلین در هراس بود، مانند او به سمبولیسم ناگزیریهی فرادست و فرودست کشیده شد (ببینید، نمونه‌وار، پاره‌ی نهم گاگریو دوئینو Tenth Duino Elegy را).

'به شاعران جوان To the Young Poets' فاش می‌سازد که چگونه هولدرلین حالیا به گنجینه‌ای طلایی از پیوستگی چشم دارد که به‌عینه در بند حقیقتی والاطر و عطشناک است.

۱. غروب

کجایی تو؟ روح سرمستم از تاریکروشنایی خود به در می‌آید
از سراسر شور و حال تو. چون همین دم بود که
شنیدم او، لبریز از نواهای
طلایی‌اش، آن ایزدخورشید جوان مفتون، می‌نوازد

ه‌آواز شامگاهی‌اش را بر چنگی علوی.
درختان و تپه‌های نزدیکش طنین می‌افکنند آن نوا را،
اما دور از ماست، به خاطر مردم پرهیزگار-
آنان که هنوز بر او ارج می‌گذارند- ما را برجا گذاشته است.

1. Sonnenuntergang

Wo bist du? trunken dämmert die Seele
mir
Von aller deiner Wonne; denn eben
ists,
Daß ich gelauscht, wie, goldner Töne
Voll, der entzückende Sonnenjüngling

5Sein Abendlied auf himmlischer Leier
spielt';
Es tönten rings die Wälder und Hügel
nach,
Doch fern ist er zu frommen Völkern,
Die ihn noch ehren, hinweggegangen.

1. Sunset

Where are you? My drunk soul is the
coming dusk
of all your ecstasy. For it was now that
I heard him, brimful with his golden
tones, the entrancing young sun-god
playing

5his evening song upon a celestial lyre.
The woods and hills about him re-
echoed it,
but far from us, for pious peoples –
those who still honour him – he has left
us.

۲. ایمان استوار

ای هستی دل‌انگیز! تو بیماری، و قلب گریانم
وامانده است، و از پیش این فجر ترس در من دمیده بود.
با این همه، سخت است باور کنم
جان باختنت را این سان که عشق می‌ورزی.



2. Der gute Glauben

Schönes Leben! du liegst krank und das
Herz ist mir
Müd vom Weinen, und schon dämmert
die Furcht in mir,
Doch, doch kann ich nicht glauben,
Daß du sterbest, solange du liebst.

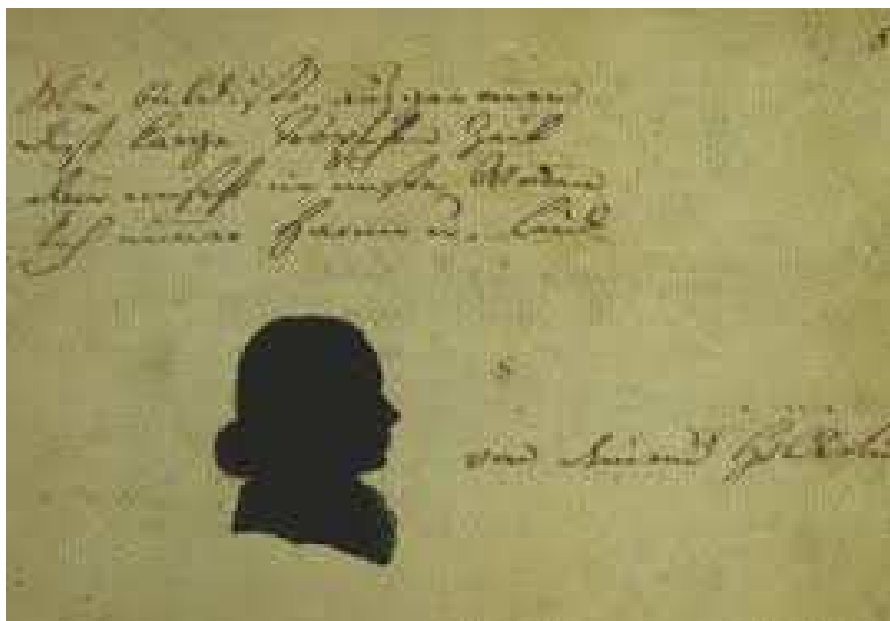
2. Firm Faith

Lovely being! You are sick, and my
weeping heart
weary, and already this dawn of fear
in me.
Yet, I cannot believe that
you can die if you still love.



۳. زین پس و اکنون

در روزگار جوانی بامدادان هنگامی سرخوشی بود،
شامگاهانم اشکبار؛ اکنون سالها را به هم آورده‌ام،
روز با شک ورزیدن آغاز می‌شود، اما
در پایان آسایش و تطهیر می‌آید.



<p>3. Ehmals und jetzt</p> <p>In jüngern Tagen war ich des Morgens froh, Des Abends weint ich; jetzt, da ich älter bin, Beginn ich zweifelnd meinen Tag, doch Heilig und heiter ist mir sein Ende.</p>	<p>3. Then and Now</p> <p>In younger days mornings were times of joy, my evenings tearful; now I have gained in years, the day begins with doubting, yet is tranquil and sanctified at its ending.</p>
---	---



۴. کوتاهی

چرا کوتاهی تو، این سان کوتاه؟ آیا دیگر بار، زین پس،
آوازت را دوست نداری آن گونه که از پیش؟ هنگامی که مانند جوانی آواز می‌خواندی،
در آن روزهای امیدت، آیا
بر آن نبودی که به پایان آوازت دست یازی؟

ه‌آوازم به سرخوشی‌ام می‌ماند. – آیا در قرمز شامگاهی
می‌شویی قلب طلایات را؟ رفته گیر، آن سوسو را، و زمین سرد است،
و پرنده‌ی شب پرپر می‌زند
پایین، سراسیمه بر دیدگانت.

4. Die Kürze

“Warum bist du so kurz? liebst du, wie
vormals, denn
Nun nicht mehr den Gesang? fandst du,
als Jüngling, doch
In den Tagen der Hoffnung,
Wenn du sangest, das Ende nie!”

5Wie mein Glück, ist mein Lied.—Willst
du im Abendrot
Froh dich baden? hinweg ists, und die
Erd ist kalt,
Und der Vogel der Nacht schwirrt
Unbequem vor das Auge dir.

4. Brevity

Why are you brief, so brief? Do you
no longer, then,
love your song as you did? When as a
youth you sang,
in those days of your hope, was
not that end that you sought
achieved?

5Like my joy is my song.—Would
you in evening's red
bathe glad-hearted? Gone, that glow,
and the Earth is cold,
and the bird of the night whirs
down, discomfiting to your eyes.

۵. به شاعران جوان

برادران گرامی ام! هنرمان آهسته به کمال می‌رسد گویا:
مانند آن یکی جوان، رخسار برافروخته است،^[۴]*
تا نزدیکی سکون زیبایی.
پرهیزگار باش اما آن چنان که یونانیان!

دوست بدار ایزدان را و نیک بیندیش، همچنین، به تژاد میرا!
نه مست باش نه سرد! نه شرح کن نه پیاموز!
هنگامی که خداوندگار تو را آسوده نمی‌گذارد،
اندرز طبیعت بزرگ را بطلب!

like a youth's, its fermentation has taken long *

5. An die jungen Dichter

Lieben Brüder! es reift unsere Kunst
vielleicht
Da, wie ein Jüngling, sie lange genug
gegärt,
Bald zur Stille der Schönheit;
Seid nur fromm, wie der Grieche war!

5Liebt die Götter und denkt freundlich
der Sterblichen!
Haßt den Rausch, wie den Frost! lehrt
und beschreibst nichts!
Wenn der Meister euch ängstigt,
Fragt die große Natur um Rat.

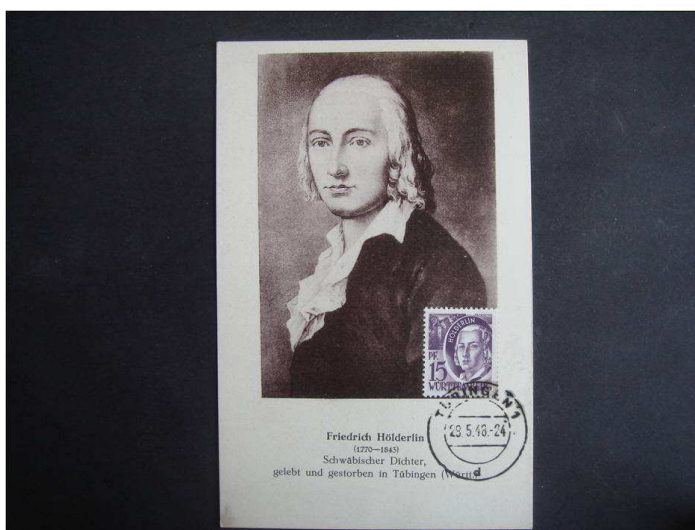
5. To the Young Poets

My dear brothers! Our art slowly
matures perhaps:
like a youth's, its fermentation has
taken long,
nearing the stillness of beauty.
Be but pious as were the Greeks!

5Love the gods and think well, too, of
the mortal race!
Be not drunken nor cold! Neither
describe nor teach!
When the master disquiets you,
ask great Nature for her advice!

۶. قاموس زندگانی

گرانسنگ جانم بلندپروازی کرد، فقط تا بداند عشق بزودی
به زیرش می‌کشانند؛ جان را اندوه ناگزیرانه خماند.
این گونه دنبال می‌کنم قوس
زندگانی را، تا آغازگاهی که از آن بر آمدم.

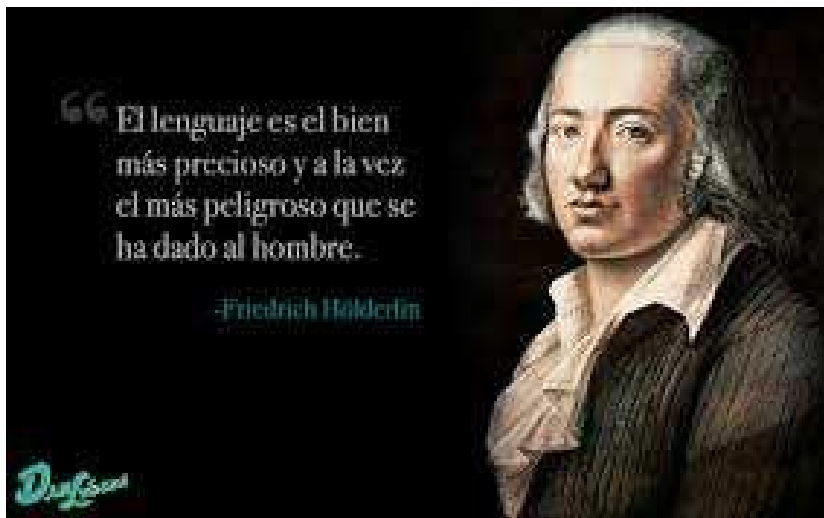


6. Lebenslauf

Hochauf strebte mein Geist, aber die
Liebe zog
Bald ihn nieder; das Laid beugt' ihn
gewaltiger;
So durchlauf ich des Lebens
Bogen und kehre, woher ich kam.

6. The Course of Life

High my spirit aspired, only to see
love soon
draw it downwards; sorrow bowed it
more forcibly.
So I follow the curve of
life, to the start-point from which I
came.



آخری خدرونگار ما کجانی



Hyperion
Schicksalslid

سرود سرنوشت هیپریون

درنگ بر سرود سرنوشت هیپریون

داستان هیپریون *Hyperion* (۱۷۹۷-۹۹) جوانی هولدرلین را خیره بر آرمانهای آرامش، روشنایی، دلیل، هماهنگی، همبستگی، و نیز ناخشنودی خود (و هیپریون) را از فرهنگ خویش مجسم می‌سازد. به نثری پر آب و تاب و عاطفی در لفافه می‌آید و کاری شگرف به نظر نمی‌آید، معه‌ذا این شعر گنجیده در داستان *گوشه‌نشین یونان*، لطیف و سخته است، و در آخرین بند، سقوط تراژیک انسان را بیان می‌کند. نانمونه‌وار، در این شعر گونه‌ای همصدایی هست. ریتمهای شعر بی‌درنگ 'Gesang der Geister über den Wassern' گوته را به خاطر می‌آورند، اما تقارن صریح آن بین ژرفناها و بلندها، آنچه است و آنچه می‌تواند باشد، با تصاویر روشن/صاف گوته است در تقابلی معنیدار/نیشدار است. هولدرلین از ناپایداری روانی خود از ده سال پیش از این آگاه، و بیمناک بود.

۷. سرود سرنوشت هیپریون

در آن فرازگاه می‌خرامید در روشنان،
بر زمینه‌ی نرم، ای فرهیختگان خجسته!
نفسه‌های درخشان ایزدان
شما را می‌بساوند، آن گونه سبکبار که
هسرانگشتان هنرمندی
مقدسترین زها را.

7. Hyperions Schicksalslied

Ihr wandelt droben im Licht
Auf weichem Boden, selige Genien!
Glänzende Götterlüfte
Rühren euch leicht,
5Wie die Finger der Künstlerin
Heilige Saiten.

7. Hyperion's Song of Fate

Up there you wander in light,
on soft surfaces, blessèd genii!
Shining airs of the gods
touch you, as lightly
5as the artist's fingers touch
holiest strings.

بی تدبیری، مانند کودکان

ژرف خفته، اهوراییان می‌دمند؛

پناه گرفته عقیقانه

۱۰ / در غنچه‌ای شرمگین،

جان می‌شکوفد

همواره در آنان،

و دیدگان مینواندوزشان

خیره می‌نگرند در زلالی‌ای

۱۵ / همواره جاودانه.

<p>Schicksallos, wie der schlafende Säugling, atmen die Himmlischen; Keusch bewahrt <i>10</i>In bescheidener Knospe, Blühet ewig Ihnen der Geist, Und die seligen Augen Blicken in stiller <i>15</i>Ewiger Klarheit.</p>	<p>Fateless, like the deep-sleeping infant, heavenly beings breathe; preserved chaste <i>10</i>in the modest bud, spirit flowers ever in them, and their bliss-filled eyes gaze in a still <i>15</i>everlasting clearness.</p>
--	--

اما هیچ ما را
به سوی آرامشگاهی نمی‌خوانند،
و ما بشریتِ رنجور
محو می‌شویم و می‌افتیم
۲۰ کورمال از مجالی اندک
تا دیگری،
مانند آبی که می‌جهد به فرودست
از صخره‌ای به صخره‌ای،
سالها سال به ژرفنای ناپیدایی.

<p>Doch uns ist gegeben, Auf keiner Stätte zu ruhn, Es schwinden, es fallen Die leidenden Menschen 20Blindlings von einer Stunde zur andern, Wie Wasser von Klippe Zu Klippe geworfen, Jahr lang ins Ungewisse hinab.</p>	<p>But to us is given no claim to a place of rest, and we suffering mankind dwindle and fall 20blindly from one brief hour to the next, like water flung downward from rock-face to rock-face, years long into uncertainty.</p>
---	---

Further Reading

Eric A. Blackall, *The Novels of the German Romantics* (Ithaca and London: Cornell University Press, 1983), Chapter 4: 'Towards a Poetic Novel: Jean Paul and Hölderlin', pp. 65-106

Howard Gaskill (trans.), *Hölderlin's Hyperion* (Durham: University of Durham, 1984)

Howard Gaskill, "'So dacht' ich. Nächstens mehr": Translating Hölderlin's *Hyperion*', *Publications of the English Goethe Society* 77:2 (2008), 90-100

Georg Lukács, 'Hölderlin's *Hyperion*' [1934], in Lukács, *Goethe and his Age*, trans. by Robert Anchor (London: Merlin, 1968), pp. 136-58

John B. Lyon, "'Was nemlich mehr sei, das Ganze oder das Einzelne": Hölderlin's *Hyperion* as an Unresolved Crisis', *German Life and Letters* 51:1 (1998), 1-14

آخری خدوونرگار ما کجانی



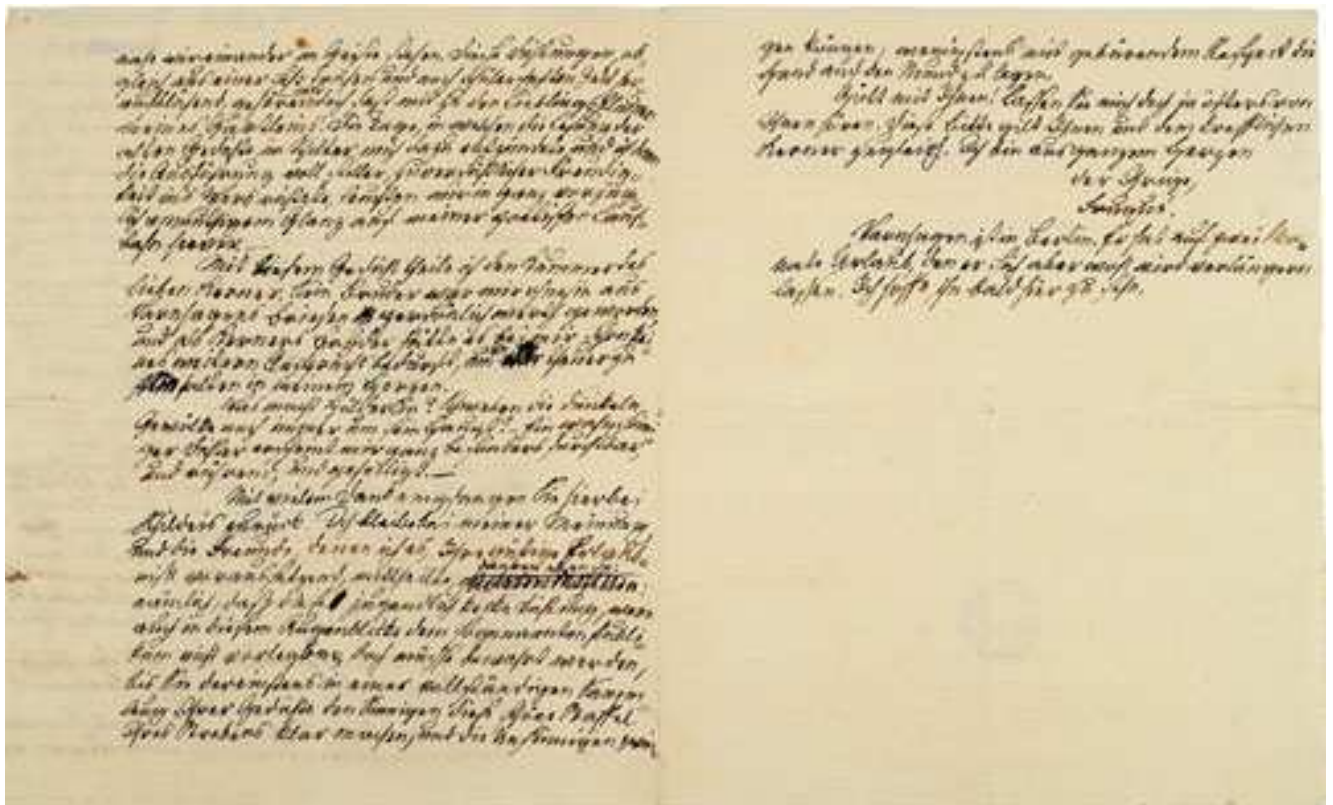
Brot und Wein

ناه و شراب

درنگ بر نان و شراب

با آخرین چامه‌اش، *نان و شراب*، سروده در ۱۸۰۱، هولدرلین در پاگردی روانشناختی و شاعرانه می‌ایستد. حالیا بیماری برو سایه می‌اندازد، و شوق مادرش تا او به نگرشی بیشتر مسیحی بازگردد، پناهگاهی بزرگ بر او می‌گشاید. هم‌سو، در عرصه‌ی شاعری، پیوند رسمی‌اش با هنرها و ارزشهای یونانی سست می‌شود: سفرهای تازه به سوی فرانسه و سوئیس دیدگانش را به چشم‌اندازهای طبیعت شگرف می‌گشاید و او را بر آن می‌دارد تا شعری ملی بپردازد که خلوصی کاملاً گوناگون با الهامهای گزاف و یونانی دارد. در این چامه، شب نمادی است از تمهیدگاهی برای سرآغازی نو. الباقی، شاعران باید اکنون قدرت و نظمی را دریابند تا به فراخور نه تنها نویسندگان کهن بلکه الهام الهی نوساخته درآیند. با ابراز آنچه هنوز مسیحیتی نیمه-درونی شده و مبهم است، هولدرلین مسیح را همچون آخرین ایزدان کهن و نخستین ایزدان نو می‌انگارد، که موهبتهای نان و شراب را می‌آورد تا آمیزه‌ی آن دو را در عصری که دیدگان در شب می‌گذازند^۱ نمادینه کند.

موزون خوانی متن اصلی قاعده‌مندتر است تا خوانش این ترجمه، البته نه چندان زیاد. مصرع ۳ وزن اساسی را نشان می‌دهد، اما هولدرلین سرانجام دوجینی گونه‌گونی را به کار می‌گیرد و بندهای باریکبینانه‌ی قدرتمندی می‌سازد. و ناگزیر، در بیدارباشیهای هولدرلین، چامه‌های ریلکه Rilke's elegies به خاطر می‌آیند، برانگیزنده، و حتی سرکشانه‌تر.



۸. نان و شراب. یکم

برای هینزه *Heinse*

در همه سو، شهر آرمیده و؛ حتی خیابان چراغانی برآسوده است،
و پرتالو از مشعلها، درشکهها می‌غردند.
خشنود، مردم به کاشانه‌شان باز می‌گردند، از میان کامرانیهای روزانه تکه‌گاهی می‌جویند،
سرهای بسیار اندیشناکشان سود و زیان را می‌سنجند،
ه‌اکنون خانه‌نشین، خرسند؛ خالی از انگورها و گلها
و از کالاهای میهنی، بازار شلوغ آرام گرفته است.
اما سازی زهی به نوا آمده است، از باغهای دوردست،
شاید دلداده‌ای دارد می‌نوازد، مردی تنها
می‌اندیشد به روزهای جوانی و دوستان دورش؛ و چشمه‌ها
همواره شاداب می‌جهند، لایه‌های خوشبو را می‌لرزانند.

8. Brod und Wein. I

An Heinse

Rings um ruhet die Stadt; still wird die
erleuchtete Gasse,
Und, mit Fackeln geschmückt, rauschen
die Wagen hinweg.
Satt gehn heim von Freuden des Tags zu
ruhen die Menschen,
Und Gewinn und Verlust wäget ein
sinniges Haupt
5Wohlfrieden zu Haus; leer steht von
Trauben und Blumen,
Und von Werken der Hand ruht der
geschäftige Markt.
Aber das Saitenspiel tönt fern aus
Gärten; vielleicht, daß
Dort ein Liebendes spielt oder ein
einsamer Mann
Ferner Freunde gedenkt und der
Jugendzeit; und die Brunnen,
10Immerquillend und frisch rauschen an
duftendem Beet.

8. Bread and Wine. I

To Heinse

All round, the city rests; even the lit street
grows quiet,
And resplendent with torches, carriages
rumble away.
Sated, men return home, looking for rest
from day's pleasures,
So many thoughtful heads balancing gain
against loss,
5Now home-grounded, content; empty of
grapes and flowers
And of its home-made wares, the busy
market rests.
But a stringed instrument sounds, far
away out of gardens;
Maybe a lover is playing there, some
lonely man perhaps
Thinks of his youthful days and of distant
friends; and the fountains,
10Springing constantly fresh, rustle the
fragrant beds.

بنرمی در هوای شامگاهی، ناقوسها به ولوله می‌افتند.
و، با پاییدن ساعت، دیدبان وقت را می‌خواند.
اکنون نیز، نسیمی نرم بر می‌آید، بلندترین سرشاخه‌های درخت را می‌لرزاند،
بنگر! و پررمز و راز، جهان سایه‌اندود زمین ما، ماه،
۱۵ باز بر می‌آید؛ و شب، رؤیابافِ خوشخیال، فرا می‌رسد،
سرشار از ستارگان: کم‌اعتنا، آن سان که گویی، نزدیک ماست.
آنجا، آن شگفتاور، او می‌درخشد، بیگانه با همه‌ی مردم ما،
باشکوه و محزون، جنبان بر قله‌های کوهسار.

<p>Still in dämmeriger Luft ertönen geläutete Glocken, Und der Stunden gedenk rufet ein Wächter die Zahl. Jetzt auch kommet ein Wehn und regt die Gipfel des Hains auf, Sieh! und das Schattenbild unserer Erde, der Mond 15Kommet geheim nun auch; die Schwärmerische, die Nacht kommt, Voll mit Sternen und wohl wenig bekümmert um uns, Glänzt die Erstaunende dort, die Fremdlingin unter den Menschen Über Gebirgshöhn traurig und prächtig herauf.</p>	<p>Calm in the twilight air, bells ring reverberations, And, with his mind on the hour, a watchman calls it by name. Now too, a soft wind rises, riffling the wood's highest branches, Look! and mysterious, the shadow-world of our Earth, the moon, 15Rises with it; and Night, the fanciful dreamer, rises, Full of stars: little concerned, so it would seem, about us. There, the amazing, she gleams, stranger to all our people, Moving splendid and sad over the mountain peaks.</p>
--	--

۹. نان و شراب. دوم

شگفتا، از موهبتی که شبگار، آن بلندمرتبه عطایمان می‌کند:
۲۰ هیچ کس نمی‌داند با کدام ابزار، و از چه رو،
او گیرم ما را کامروا خواهد ساخت.
این گونه جهان و امید را در جان آدمیان برمی‌انگیزد،
حتی خردمندترین از کارهایش سر در نمی‌آورد، چون این گونه
خدای دادار خواسته است بر تو عشق ورزد- و ازین رو
روشنایی روز اندیشناک بر تو گرامی‌تر است تا خود شب.
۲۵ اما گاهی چشم روشن، حتی، در آرزوی سایه است،
و چشیدن خواب برای لذت از آن، بی‌کم‌وکاست پیش از آنکه نیازی باشد؛
یا انسان پارسا، نیز، شادمان درون ظلمات می‌نگرد:
آری، به جاست تقدیم کردن

9. Brod und Wein. II

Wunderbar ist die Gunst der
Hoherhabnen und niemand
20Weiß von wannen und was einem
geschiehet von ihr.
So bewegt sie die Welt und die hoffende
Seele der Menschen,
Selbst kein Weiser versteht, was sie
bereitet, denn so
Will es der oberste Gott, der sehr dich
liebet, und darum
Ist noch lieber, wie sie, dir der
besonnene Tag.
25Aber zuweilen liebt auch klares Auge
den Schatten
Und versuchet zu Lust, eh' es die Not ist,
den Schlaf,
Oder es blickt auch gern ein treuer Mann
in die Nacht hin,
Ja, es ziemet sich ihr Kränze zu weihn
und Gesang,

9. Bread and Wine. II

Wondrous, the favour we are vouchsafed
by Night the exalted:
20No-one knows with what good, and
whence, she may prosper us.
Such her pull on the world, on hope in the
souls of mortals,
Even the wisest has no cognizance of her
works, for so
God in the Highest has willed, loving you
– and for this reason
Thought-filled daylight is dearer to you
than she.
25But at times the clear eye, even, longs
for the shadow,
Tasting sleep for its pleasure, well before
there is need;
Or a faithful man, too, gladly looks into
darkness:
Yes, it is right to dedicate

چون در مانده و مرده او را مقدس می‌دانند،
۳۰ گرچه سرشار است خود در جانی جاودانه رها.
اما او باید نظمش را روادارد تا، در وقفه‌ای
یا در ظلمات، برخی چیزها باقی بمانند و تاب آورند،
نسیان و سرمستی مقدس را بر ما بسپارد،
کلام توفنده را به ما بسپارد که، همچون دلدادگان، هست
۳۵ بی‌خواب، و با پیاله‌های لبریز، و زندگانی بی‌پروا تر رهنمون شود،
خاطره‌ی مقدس، نیز، شبانه پاسدار را برانگیزد.

<p>Weil den Irrenden sie geheiligt ist und den Toten, 30Selber aber besteht, ewig, in freiestem Geist. Aber sie muß uns auch, daß in der zaudernden Weile, Daß im Finstern für uns einiges Haltbare sei, Uns die Vergessenheit und das Heiligtrunkene gönnen, Gönnen das strömende Wort, das, wie die Liebenden, sei, 35Schlummerlos und vollern Pokal und kühneres Leben, Heilig Gedächtnis auch, wachend zu bleiben bei Nacht.</p>	<p>For to the desperate and the dead she is consecrated, 30Though her self-spirit exists fully, eternally free. But she must grant in her turn that, in the hesitant moment Or in darkness, some few things remain and endure, Grant us oblivion, holy inebriation, Grant the free-flowing word which, like lovers, shall be 35Sleepless, and brimming cups, and life to be led more boldly, Holy remembrance, too, prompting the watch in the night.</p>
--	---

۱۰ . نان و شراب سوم

نیز قلبهای باطنی‌مان را بیهوده پنهان می‌کنیم، و به عبث
هنوز دلاوری را در مهار می‌گیریم، ای خداوندگار و نورسته:
به خواست چه کسی ازین باز می‌مانیم، یا از سرخوشی‌مان نهی می‌شویم؟
۴۰ و، هر شب و هر روز، آتش مقدس ما را می‌راند و برمی‌انگیزاند
تا ره بگذاریم. پس بیا! تا شاید ببینیم آن مفتوح را،
بکاویم و دریابیم خودمان، هر چند دور افتاده باشد.
چیزی باقی می‌ماند: خواه نیمروز یا نزدیک به نیمه‌شب،
میزانی همیشه تاب می‌آورد، در دسترس همه، باری در می‌یابیم
۴۵ هر کسی را به خویش وامی‌نهند؛ هر کدام از ما به سوبیش سفر می‌کند
یا باز می‌گردد، و سفر می‌کند مسیری را که او می‌خواهد.

10. Brod und Wein. III

Auch verbergen umsonst das Herz im
Busen, umsonst nur
Halten den Mut noch wir, Meister und
Knaben, denn wer
Möcht' es hindern und wer möcht' uns
die Freude verbieten?
40Göttliches Feuer auch treibet, bei Tag
und bei Nacht,
Aufzubrechen. So komm! daß wir das
Offene schauen,
Daß ein Eigenes wir suchen, so weit es
auch ist.
Fest bleibt Eins; es sei um Mittag oder
es gehe
Bis in die Mitternacht, immer besteht
ein Maß,
45Allen gemein, doch jeglichem auch ist
eignes beschieden,
Dahin gehet und kommt jeder, wohin er
es kann.

10. Bread and Wine. III

Also we hide in vain our innermost hearts
and vainly
Still lay courage aside, master and
stripling: for whose
Wish would be hindering this, or
forbidding our jubilation?
40And, each day and each night, sacred
fire drives us and urges
That we set out. So come! That we may
see the expanses,
Seek out and find our own, however far it
may be.
One thing stands: whether at noon or
nearer to midnight,
Always a measure endures, common to
all, yet we find
45Each is allotted his own; each of us
travels towards it
Or is returning from it, and travels the
distance he can.

جنون خوشدل، آن گاه، شاید نیک ادای سخره‌جویان را در آورد
وقتی که می‌رباید، در دمی، شاعران را در شب.
بیا به برزخ، آن گاه! بیا آنجا که دریای فراخناک می‌خروشد*
در جوار پarnassus و برف بر صخره‌های معبد دلف Delphic سوسو می‌زند،
آنجا بر سرزمینهای المپیا Olympian، بر بلندیهای سیتران Cithaeron،
بالا رو به سوی درختان کاج آنجا، صعود کن به سوی تاکهایی که چشم می‌دوزند بر
تپس Thebes در زیر، و ایزمنس Ismenos غران در پادشاهی کادموس Cadmus.
از آنجا او می‌آید، و آنجا او دارد نشان می‌دهد، خداوند از راه رسیده را.**

* ببینید برگردان ماکسین چرنف و پل هوور *Maxine Chernoff and Paul Hoover* را از همین مصرع:

Then comes to the Isthmus, where the open sea roars

و نیز برگردان جیمز میشل *James Mitchell* را:

Then let's be off to the Isthmus! There, where

** ببینید برگردان ماکسین چرنف و پل هوور *Maxine Chernoff and Paul Hoover* را از همین مصرع:

From there comes and points back the approaching god.

و نیز برگردان جیمز میشل *James Mitchell* را:

The approaching god comes from there, and points back.

<p>Drum! und spotten des Spotts mag gern frohlockender Wahnsinn Wenn er in heiliger Nacht plötzlich die Sänger ergreift. Drum an den Isthmos komm! dorthin, wo das offene Meer rauscht 50Am Parnaß und der Schnee delphische Felsen umglänzt, Dort ins Land des Olymps, dort auf die Höhe Kithärons, Unter die Fichten dort, unter die Trauben, von wo Thebe drunten und Ismenos rauscht, im Lande des Kadmos, Dorther kommt und zurück deutet der kommende Gott.</p>	<p>Light-hearted madness, then, may well deride derision When it takes hold, on the instant, of poets in sanctified night. Come to the Isthmus, then! Come where the open sea surges 50Past Parnassus and snow sparkles on Delphian rocks, There to Olympian lands, there to the heights of Cithaeron, Climb to the pine-trees there, up to the vines that overlook Thebes below, and Ismenos, roaring through Cadmus's kingdom. From there he comes, and there he is pointing, the approaching god.</p>
---	--

۱۱. نان و شراب. چهارم

هه‌آه تو سرزمین متبرک یونان، کاشانه‌ی همه‌ی آنان که اهورایی‌اند،
آیا پس حقیقت دارد، آنچه آنان روزگاری در جوانی‌مان به ما می‌گفتند؟
سرسرای جشنگاه، که کفپوشش دریاست و میزهایش کوهستان،
براستی بر ساخته شدند در زمانهای کهن برای کاربردی یگانه!
اما سریرها، کجا هستند، معبدها، و کجا هستند پیاله‌ها،
و کجا سرخوشی ایزدان، لبالب از شهد، آن ترانه؟
سروشهای غیبی کجا می‌تراوند، برجسته در دوردستها؟
دلفی Delphi در خواب است؛ و آن تقدیر سنگین کجا طنین می‌افکند؟
کجاست آن چابکترین؟ کجا، آن آکنده از بختی خوش و فراگیر،
رعدآسا، درهم می‌شکند، از هوای پاک، بر دیدگانمان؟

11. Brod und Wein. IV

55 Seliges Griechenland! du Haus der
Himmlischen alle,
Also ist wahr, was einst wir in der
Jugend gehört?
Festlicher Saal! der Boden ist Meer! und
Tische die Berge
Wahrlich zu einzigem Brauche vor
Alters gebaut!
Aber die Thronen, wo? die Tempel, und
wo die Gefäße,
60 Wo mit Nektar gefüllt, Göttern zu
Lust der Gesang?
Wo, wo leuchten sie denn, die
fernhintreffenden Sprüche?
Delphi schlummert und wo tönet das
große Geschick?
Wo ist das schnelle? wo brichts,
allgegenwärtigen Glücks voll
Donnernd aus heiterer Luft über die
Augen herein?

11. Bread and Wine. IV

55 O you blest land of Greece, you house
of all that are heavenly,
Is it then true, what they told us once in
our youth?
Festal hall, whose floor is the sea and
whose tables mountains,
Truly constructed for one use only in far-
gone days!
But the thrones, where are they, the
temples, and where are the vessels,
60 Where the delight of gods, brimming
with nectar, the song?
Where do the oracles gleam, striking far
into the distance?
Delphi slumbers; where does the weighty
destiny sound?
Where is the Swiftest? Where, filled with
omnipresence of fortune,
Thundering, does it break in, out of clear
air, on our eyes?

۶۵ آی پدر اثیری Father Aether! خروشی زبان به زبان پیش می‌شتافت*
هزار چندان، براستی، هیچ کدامشان زندگانی را به‌تنهایی بر نمی‌تابید.
سهم بردن از چنین ثروتی خوشی می‌آورد، و دادوستد با بیگانگان
سرافرازی؛ وقتی که واژه در حال خفتن، قدرتش را می‌افزاید:
ای پدر! ای خلوص! و تا جایی که ممکن است، آن نشانه‌ی
۷۰ کهن که والدین ما واگذار دند، برجسته، آفرینشگرانه، طنین می‌افکند.
این گونه اهوراییان و این گونه، ژرف-برآشوبیده،
در دل سایه‌ها، در میان ما آدمیان، روز کاملشان نازل می‌شود.

* ببینید برگردان ماکسین چرنف و پل هوور *Maxine Chernoff and Paul Hoover* را از همین دو مصرع:

Father Aether, one cried, and it flew from tongue to tongue
A thousand fold, for no one could bear such a life alone;
و نیز برگردان جیمز میشل *James Mitchell* را:

Father Aether! It called and flew from tongue to tongue
A thousand times, and nobody had to endure life alone.

<p>65 Drum! und spotten des Spots mag gern frohlockender Wahnsinn Wenn er in heiliger Nacht plötzlich die Sänger ergreift. Drum an den Isthmos komm! dorthin, wo das offene Meer rauscht Am Parnaß und der Schnee delphische Felsen umglänzt, Dort ins Land des Olympos, dort auf die Höhe Kithärons, 70 Unter die Fichten dort, unter die Trauben, von wo Thebe drunten und Ismenos rauscht, im Lande des Kadmos, Dorther kommt und zurück deutet der kommende Gott.</p>	<p>65 Father Ether! the cry that from tongue to tongue flew onward, Thousandfold, for indeed, not one of them bore life alone. Shared, such a wealth brings delight, and exchanged with strangers Jubilation; when the word, sleeping, increases its power: Father! Clarity! and, as far as it may, the ancient 70 Sign that our parents bequeathed, striking, creating, rings down. Thus the heavenly enter in and thus, deep-shaking, Down from the shadows, among us men, their full day descends.</p>
---	---

۱۲. نان و شراب. پنجم

نادریافتنی‌اند، از همان نخست که آمدند؛ مشتاقانه بچه‌ها
تنه می‌زنند به هم تا ملاقاتشان کنند؛ هنوز بسی تابان، بسی حیرت‌آور است سرخوشی،
۷۵ و انسانها می‌پرهیزند از آنها؛ به‌دشواری حتی نیمه‌خدایی می‌داند
به چه نامی بخواند همینان را که با تحفه‌ها نزدیکش می‌آیند.
اما سخاوتشان بسیار شگرف است؛ قلبش از شادمانی‌شان لبریز می‌شود،
و او به‌سختی می‌فهمد چگونه چنین ثروتی را به کار گیرد،
می‌ریزد و باز می‌سازد، بسا مقدس می‌یابد
۸۰ کفر‌آمیزی را که گرفته و با دست مهربان و بی‌غشش متبرک کرده است.
این را تاب می‌آورند چندان که بتوانند، اهورایی‌وار آنگاه می‌آیند به شخصه،
درست پیدا می‌شوند، و آدمیان به شادمانی انس می‌گیرند، به روز،

12. Brod und Wein. V

Unempfunden kommen sie erst, es
streben entgegen
Ihnen die Kinder, zu hell kommet, zu
blendend das Glück,
75Und es scheut sie der Mensch, kaum
weiß zu sagen ein Halbgott
Wer mit Namen sie sind, die mit den
Gaben ihm nahn.
Aber der Mut von ihnen ist groß, es
füllen das Herz ihm
Ihre Freuden und kaum weiß er zu
brauchen das Gut,
Schafft, verschwendet und fast ward ihm
Unheiliges heilig,
80Das er mit segnender Hand törig und
gütig berührt.
Möglichst dulden die Himmlischen dies;
dann aber in Wahrheit
Kommen sie selbst und gewohnt werden
die Menschen des Glücks

12. Bread and Wine. V

Unperceived they are, as they first come;
eagerly children
Jostle to meet them; yet too bright, too
dazzling the joy
75And men shun them; hardly even a
demi-god knows
How he shall tell by name those that
approach him with gifts.
But their courage is great; his heart fills
up with their gladness,
And he scarcely conceives how he shall
use the wealth,
Lavishes and creates, almost finding the
holy
80In the profane he has touched and
blessed with his kind, foolish hand.
Bearing this as they may, the heavenly
come then in person,
Truly appear, and men grow accustomed
to gladness, to day,

و به نظاره‌ی آن حاضران بی‌آلایش، به چهره‌های آنان که،
از زمانهای دوردست، نامهای یکی و همه را به قالب درآورده بودند،
۱۵ و یکسره با خرسندی آزاد می‌آکنند سینه‌هایی را که خاموش بودند،
و بارور کرده بودند، همچنان که نخست و تنها، هر آرزویی را.
چنین است بشر: وقتی که ثروتی به دست می‌آید که خداوند مهیا ساخته است،
و به دست خود هدایایی می‌آورد، آنان آن را نه می‌شناسند، نه می‌بینند.
بارها را باید آنها بر دوش بکشند، از پیش؛ اکنون آن را ارجمندترین می‌نامند،
۹۰ اکنون، برای گفتگو از آن، واژه‌هایی گل‌مانند باید داشت.

<p>Und des Tags und zu schau die Offenbaren, das Antlitz Derer, welche schon längst Eines und Alles genannt 85Tief die verschwiegene Brust mit freier Genüge gefüllet, Und zuerst und allein alles Verlangen beglückt; So ist der Mensch; wenn da ist das Gut, und es sorget mit Gaben Selber ein Gott für ihn, kennet und sieht er es nicht Tragen muß er, zuvor; nun aber nennt er sein Liebstes, 90Nun, nun müssen dafür Worte, wie Blumen, entstehn.</p>	<p>And to looking upon the openly present, on the faces of those who, Time out of mind, had fashioned the names of the One and All, 85Filled entirely with free contentment the hearts that were silent, And had, as first and only, fructified every desire. So is mankind: when a wealth is in reach and a god will provide it, Bringing them gifts with his own hand, they do not know it, nor see. Loads they must bear, before; now they name what is dearest, 90Now, for speaking it, words, flower- like, must come to be.</p>
--	---

۱۳. نان و شراب ششم

اکنون، پس، او می‌اندیشد ارج بگذارد ایزدان را، آن خجستگان را، موقرانه؛
براستی آری، همه چیز باید ستایش آنان را باز گوید.
آنکه بلندپایه از او خشنود نیست، هیچ نباید روشنان را دید؛
کوشش بیهوده بیمار را با آن سماوی همنشین نمی‌کند.
۹۵ باری برای ارزشمند بر پا ایستادن کامل در این پیشگاه اهورایی،
به صف در رده‌های شکوهمند مردمان بر می‌خیزند
یکی با دیگری، و معابد و شهرهایی خوشایند می‌سازند؛
استوار و باوقار، آنها بر ساحل و پرتگاه سر بر می‌کشند-
آری، اما کجا؟ و تاجهای آشنا و شکوفای روز جشنواره؟
۱۰۰ / تبس و آتن، هر دو، می‌پلاسند. آیا سلاحها دیگر

13. Brod und Wein. VI

Und nun denkt er zu ehren in Ernst die
seligen Götter,
Wirklich und wahrhaft muß alles
verkünden ihr Lob.
Nichts darf schauen das Licht, was nicht
den Hohen gefället,
Vor den Äther gebührt
Müßigversuchendes nicht.
95 Drum in der Gegenwart der
Himmlischen würdig zu stehen,
Richten in herrlichen Ordnungen Völker
sich auf
Untereinander und baun die schönen
Tempel und Städte
Fest und edel, sie gehn über Gestaden
empor –
Aber wo sind sie? wo blühn die
Bekannten, die Kronen des Festes?
100 Thebe welkt und Athen; rauschen die
Waffen nicht mehr

13. Bread and Wine. VI

Now, too, he thinks to honour the gods,
the blessed, in earnest;
Truthfully, truly must all things give out
their praise.
Nothing shall see the light that does not
please the Exalted;
Idle effort consorts ill with the Ethereal.
95 Thus to be worthy to stand full in this
heavenly presence,
Ranked in glorious hierarchies peoples
rise up
One with another, and build the lovely
temples and cities;
Strong and noble, they rise high over
coast and cliff –
Yes, but where? And the familiar,
flowering crowns of the feast-day?
100 Thebes and Athens, both, wilt. Do
weapons no more

طنین در نمی‌افکنند در المپیا، و ارا به‌های طلایی در نبرد؟
و کشتیهای کرینتی Corinthian: آیا اکنون بری از تاج‌گل هستند؟
چرا ساکتند، تئاترهای مقدس باستانی؟
چرا دیگر آن رقص مقدس را به جا نمی‌آورند و به وجد در نمی‌آیند؟
۱۰۵ چرا دیگر خدایی نشانش را بر پیشانی آدمی نمی‌گذارد،
مهر را نمی‌نگارد همچون پیش، قالب‌مانند، بر او که مصیبت دیده است؟
یا او خودش خواهد آمد و شمایی انسانی به خود می‌گیرد،
تا به آرامی جشن را به هم آورند و به انجام برسانند.

<p>In Olympia, nicht die goldnen Wagen des Kampfspiels, Und bekränzen sich denn nimmer die Schiffe Korinths? Warum schweigen auch sie, die alten heilgen Theater? Warum freuet sich denn nicht der geweihte Tanz? 105 Warum zeichnet, wie sonst, die Stirne des Mannes ein Gott nicht, Drückt den Stempel, wie sonst, nicht dem Getroffenen auf? Oder er kam auch selbst und nahm des Menschen Gestalt an Und vollendet und schloß tröstend das himmlische Fest.</p>	<p>Ring in Olympia? Nor the golden chariots in combat? And the Corinthian ships: are they now bare of the wreath? Why are even they silent, the ancient holy theatres? Why can the sacred dance no more stand up and rejoice? 105 Why no more does a god set his mark on a man's forehead, Print the stamp as before, die-like, on him who is struck? Or he would come himself and take on human appearance, Comforter at the end, closing the heavenly feast.</p>
--	--

۱۴. نان و شراب. هفتم

اما، ای دوستم، ما خیلی دیر آمدیم. براستی، ایزدان هنوز زنده‌اند،
۱۱۰ / اما بر فراز سرمان، بالا در دنیایی گونه‌گون.
بی‌انجام می‌کوشند آنجا، اهوراییان به نظر کمی نگران‌اند
بر بودنمان؛ این است امساکشان بر ما.
نه همواره، می‌دانیم، جام سست قادر نیست آنها را در برگیرد؛
تنها گاهی بشر می‌تواند میزان کامل آنها را برتابد.
۱۱۵ / در رؤیایشان فرو رفتن از هم‌اکنون زندگی ماست. گرچه سرگشتگی
کمک می‌کند، مانند خواب، و بر توانمان می‌افزاید شب و در ماندگی‌مان،
تا اینکه، در گاهواره‌های برنجی، قهرمانان بسی ببالند سترگ،
با قلبهایی نیرومند، همانندشان در سینه‌ای اهورایی، چون پیشتر.

14. Brod und Wein. VII

Aber Freund! wir kommen zu spät. Zwar
leben die Götter

*110*Aber über dem Haupt droben in
anderer Welt.

Endlos wirken sie da und scheinens wenig
zu achten,

Ob wir leben, so sehr schonen die
Himmlischen uns.

Denn nicht immer vermag ein schwaches
Gefäß sie zu fassen,

Nur zu Zeiten erträgt göttliche Fülle der
Mensch,

*115*Traum von ihnen ist drauf das Leben.

Aber das Irrsal

Hilft, wie Schlummer und stark machet
die Not und die Nacht,

Bis daß Helden genug in der ehernen
Wiege gewachsen,

Herzen an Kraft, wie sonst, ähnlich den
Himmlischen sind.

14. Bread and Wine. VII

But, my friend, we arrive too late. True,
the gods are still living,

*110*But over our heads, up in a different
world.

Endlessly active there, the heavenly
seem to care little

Whether we even are; this is their
sparing us.

For not always, we know, is a weak
vessel able to hold them;

Only at times can mankind bear the full
measure of them.

*115*Dreaming them is our life from now.

But also to wander

Helps, like sleep, and our strength grows
with our need and the night,

Till, in cradles of brass, heroes enough
have grown sturdy,

Hearts as strong as once were, like those
in a heavenly breast.

تندر آسا آنان نزدیک می‌شوند. و معه‌ذا اغلب با خود می‌اندیشم
۱۲۰ بهتر آن است بخواییم تا بدون دوست سر کنیم
و همواره در انتظاریم، و چه بگوییم یا انجام دهیم در این اثنا،
نمی‌دانم، و در چنین دوران عسرت شاعران به چه کاری می‌آیند؟
اما آنها، تو گویی، کاهنان مقدس ایزد شراب‌اند،
روانه از سرزمینی به سرزمینی، در شب مقدس.

<p>Donnernd kommen sie drauf. Indessen dünket mir öfters <i>120</i>Besser zu schlafen, wie so ohne Genossen zu sein, So zu harren und was zu tun indes und zu sagen, Weiß ich nicht und wozu Dichter in dürftiger Zeit? Aber sie sind, sagst du, wie des Weingotts heilige Priester, Welche von Lande zu Land zogen in heiliger Nacht.</p>	<p>Thundering they approach. And meanwhile it seems to me often <i>120</i>Better to sleep than as now to be so companionless, Waiting like this; and what's to do and to say in the meantime I do not know, and what poets are for when times are hard. Yet they are, you say, like the holy priests of the wine-god, Moving from land to land, on through the holy night.</p>
--	--

۱۵. نان و شراب. هشتم

۱۴۵ / ازین قرار، پیش ازین چنین رخ داد- بر ما زمانی دراز می‌آید-
آنان جلوس کرده بودند، همه‌ی آنان که شادمانی را به زندگی آورده بودند،
هنگامی که پدر چهره‌اش را از آدمیان بر گرداند
و سوگ بزرگ آغاز شد، آن گونه که بایسته بود، تا بر زمین بگسترد،
هنگامی که سرانجام فرهمندی آرام پدیدار شده بود، تسلابخشی
۱۳۰ / اهورایی، آنکه پایان روزها را ابراز کرد و رخت بر بست،
آن گاه، به این نشان که اینجا بوده‌اند، زمانی، و دوباره خواهند
آمد، همسرایان اهورایی اندکی از آن هدایا را وا گذاشتند،
که از آنها، همان گونه که در روزهای قدیمتر، انسانوار می‌توانستیم لذت ببریم،
-چیزهای بزرگتر خیلی بزرگ می‌نمودند به سبب شادی جان

15. Brod und Wein. VIII

125Nämlich, als vor einiger Zeit, uns
dünket sie lange,
Aufwärts stiegen sie all, welche das
Leben beglückt,
Als der Vater gewandt sein Angesicht
von den Menschen,
Und das Trauern mit Recht über der
Erde begann,
Als erschienen zuletzt ein stiller Genius,
himmlisch
130Tröstend, welcher des Tags Ende
verkündet' und schwand,
Ließ zum Zeichen, daß einst er da
gewesen und wieder
Käme, der himmlische Chor einige
Gaben zurück,
Derer menschlich, wie sonst, wir uns zu
freuen vermöchten,
Denn zur Freude mit Geist, wurde das
Größre zu groß

15. Bread and Wine. VIII

125For, when as took place some while
ago now – a long time, it seems to us –
They had ascended, all those who had
brought gladness to life,
When the Father had turned his face from
his human people
And great sorrow began, as it must, to
spread round the earth,
When at last had appeared a quiet Genius,
heavenly
130Comforter, who proclaimed the end of
days and was gone,
Then, as a sign they had been here, once,
and again would
Come, the heavenly choir left a few of
those gifts behind
Which, as in older days, humanly we
might rejoice in,
– Greater things becoming too great for
the joy of the spirit

۱۳۵ / اینجا در میان نامیرایان، و هنوز، هنوز، ما فاقدیم برومندان را برای
بزرگترین خوشیها، گرچه، خاموش، قدری شکرگزاری هنوز هست.
نان ثمره‌ی زمین است، و باز آفتاب متبرکش می‌کند،
و از خدای رعدآسا سرخوشی شراب می‌رسد.
بنابراین با اینها اندیشه‌هایمان به انگدرُوشنان می‌گراید، آنها که
۱۴۰ / روزگاری اینجا بودند و در لحظه‌ی مقررشان باز خواهند گشت.
ازین رو شاعران انجام می‌دهند، نیز، موقرانه آواز ایزد-شراب را،
و نه از سر بطالت به درگاه آن باستانی به مناجات می‌پردازند.

<p>135Unter den Menschen und noch, noch fehlen die Starken zu höchsten Freuden, aber es lebt stille noch einiger Dank. Brot ist der Erde Frucht, doch ists vom Lichte gesegnet, Und vom donnernden Gott kommet die Freude des Weins. Darum denken wir auch dabei der Himmlischen, die sonst 140Da gewesen und die kehren in richtiger Zeit, Darum singen sie auch mit Ernst die Sänger den Weingott Und nicht eitel erdacht tönet dem Alten das Lob.</p>	<p>135Here among mortals, and still, still we lack those that are strong for Highest joys, although, quiet, there is some thankfulness still. Bread is fruit of the earth, yet it is blessed by the sunlight, And from the thundering god issues the joy of the wine. Therefore with these our thoughts turn to the heavenly, those who 140Once were here and in their own due time will return. Therefore do poets, too, solemnly sing of the wine-god, And no idly composed praise sounds to the ancient one.</p>
--	---

۱۶. نان و شراب. نهم

آری! می‌گویند، بدرستی، او روشنایی و تاریکی را به هم می‌آورد،
ستارگان سپهر را روانه می‌کند، همواره به فراز و نشیب،
۱۴۵ همیشه به‌خرسندی که برگهای بی‌خزان کاجی است
که گرامی می‌دارد و با تاج‌گلی از پیچک به نشانه‌ی زندگانی دراز.
معهدا، زمینِ مریض می‌لمد، نگاهداشته‌ی خدای دیرپای تندر،
که روشنایی را به جانبش می‌آورد، و با تاریکی درمی‌آمیزد.
آنچه را در نغمه و فرهنگ باستانیان بیشتر گفته شده‌اند از کودکان خدا،
۱۵۰ بنگر! ما خود همانانیم؛ خود ثمره‌ای باختری!
شگفتامیز، گر انقدر، یکسره در ما میرایان بسی بار گرفته است؛
آن را بسنج، و این سان باور کن! اما بسی اتفاق افتاده است،

16. Brod und Wein. IX

Ja! sie sagen mit Recht, er söhne den
Tag mit der Nacht aus
Führe des Himmels Gestirn ewig
hinunter, hinauf,
*145*Allzeit froh, wie das Laub der
immergrünenden Fichte,
Das er liebt und der Kranz, den er von
Efeu gewählt,
Weil er bleibet indes die erkrankte Erde
der Gott hält
Langsamdonnernd und Lust unter das
Finstere bringt.
Was der Alten Gesang von Kindern
Gottes geweissagt,
*150*Siehe! wir sind es, wir; Frucht von
Hesperien ists!
Wunderbar und genau ists als an
Menschen erfüllet,
Glaube, wer es geprüft! aber so vieles
geschieht

16. Bread and Wine. IX

Yes! They say, justifiably, he reconciles
daylight and darkness,
Steering the stars of the heavens,
evermore downwards and up,
*145*Always as joyful as leaves of the
evergreen pine-tree
Dear to him and his wreath of ivy for
length of life.
Meanwhile, the sick earth lies, held by the
god slow of thunder,
Who brings with him delight, mingling it
into the dark.
What in the ancients' song and lore is
foretold of God's children,
*150*See! we ourselves are that; fruit of
Hesper itself!
Wonderfully, precisely, all is fulfilled in
us mortals;
Test it, and so believe! But with so much
taking place,

و هیچ اثری بر جا نمانده است، زیرا ما بدون قلبیم، سایه‌ایم،
تا پدر اثیری‌مان ما را بشناسد و در همهی ما زندگی کند.
۱۵۵ / با خیل اهورایی می‌آید فرزند آن بلندمرتبه،
او، آن سوری، پا فشرد تا در زیر به سایه‌ها بپیوندد.
آدمیان خردمند آن را می‌بینند، و موهبت را در می‌یابند؛ لبخند جانهای
دربندشان پرتویی است فروزان، درخشنده هست، دیدگان‌شان در روشنایی می‌گدازد.
تیتانها Titans نرم‌نرمک می‌خسبند و رؤیا می‌بافند، در چنبره‌ی دستان زمین؛
۱۶۰ / حتی سربرس رشکوز Cerberus، حتی او می‌آشامد و به خواب می‌رود.

<p>Keines wirkt, denn wir sind herzlos, Schatten, bis unser Vater Äther erkennt jeden und allen gehört. <i>155</i>Mit allen Himmlischen kommt als Fackelschwinger des Höchsten Sohn, der Syrier, unter die Schatten herab. Selige Weise sehns; ein Lächeln aus der gefangnen Seele leuchtet, dem Licht tauet ihr Auge noch auf. Sanfter träumet und schläft in Armen der Erde der Titan, <i>160</i>Selbst der neidische, selbst Cerberus trinket und schläft.</p>	<p>Nothing can take effect, for we are heart- less, are shadows, Until our Father Ether knows us and lives in us all. <i>155</i>With the heavenly multitude comes the Son of the Highest, He, the Syrian, stepping down to join shadows below. Wise men see it, and sense blessing; a smile from the captive Souls is a kindled glow, their eyes thaw out in the light. Titans sleep and dream more softly, in Earth's arms cradled; <i>160</i>Even the jealous Cerberus, even he drinks and sleeps.</p>
---	--

آخری خدوونرگار ما کجانی



Der Rhein

راین

درنگ بر *راین* (سروده در ۱۸۰۱-۲)

در دورنمای بسیاری از شعرهای هولدرلین بارقه‌هایی از چشم‌اندازهایی انگاره‌گرایانه هست؛ همین‌طور در شعرهای ج. م. و. تورنر J. M. W. Turner، معاصرش، همین‌را آشکارا در میان خیزابهای روشنایی و رنگ می‌بینیم. در آن زمان انگاره‌گرایی رایج بود، اما آن دو نابغه بر میزانی دور از فضای متعارف آن را شکوهمندانه به کار گرفتند.

چشم‌اندازهای هولدرلین را، بویژه در شعرهای نخستش، ایزدان یونان (نزد او، تجسم ارزشهای اساساً انسانی) آباد می‌کنند، نه اجتماعات واقعی آنان، و تا شعرهای ۱۸۰۱-۲ هنوز این نماها واضح نیستند، پشت‌پرده‌هایی به شیوه‌ی کهن مدیترانه‌ای و سمبولیک، و نه نماهایی پیش چشم و نزدیک.

دشوار است تصور کنیم پیش از اختراع دوربین آگاهی از چشم‌اندازهای گسترده و فراخ برای مردم چقدر دسترسی‌ناپذیر بود. در این دو سال ۱۸۰۱ و ۲، در زمان نوشتن 'راین'، هولدرلین غالباً سفر می‌کرد، و بیشتر با پای پیاده، بین هامبورگ، کوه‌های آلپ، زادگاهش نورتینگن، اشتوتگارت، آئورنگ Auvergne و بردو. او دریافت آرمودن جهان طبیعی می‌طلبد و بر آلمان می‌دارد تا درباره‌ی تأثیر سودمند آفرینش ژرفناک به شعری ملی بیندیشیم که از درون این جهان سر برمی‌آورد، هم چنان که ساده و ناگهانی این چشم‌اندازهای مأنوس و زیبا، در شعرهای 'در سرچشمه‌ی دانوب (Am Quell der Donau) At the Source of the Danube؛ 'سفر (Die Wanderung) The Journey؛ 'ایشتر (The Ister)؛ و راین بیان شده‌اند. دو مصرع پایانی 'پاتموس Patmos' سراسر نشان می‌دهند که شعر آلمانی سنگر تبیین واقعیت ادبی و مادی زمان حاضر است.

چشم‌اندازهایی که واقعاً هولدرلین درمی‌نور دیده است، اکنون در شعرهایش خود را می‌نمایانند. تجسم اینها در 'راین' به‌وضوح نقاشی، یا در حقیقت به فیلم می‌مانند، چون می‌جنبند و از پوسته درمی‌آیند، و نه در پشت‌پرده؛ و در کنش شعرهایی که جایگاهی را رقم می‌زنند که ایزدان از پیش ساکن آن بوده‌اند، اکنون دیگر چشم‌اندازها بازیگران قدرتی معنوی هستند که با آدمیان تعامل دارند تا آنها را در کشاکش زندگی روزمره و خلاقشان نیرومند سازند. الوهیت مستقیماً در جهان طبیعی فاش می‌شود، میدانگاه آن به کنکاش می‌افتد تا از اجتماعات سرزمین هولدرلین پشتیبانی کند و آنها را پیش ببرد. او همیشه قهرمانان اساطیری را در چشم‌اندازهای کلاسیکش همچون میانجیانی بین ایزدان و آدمیان می‌گذارد، همچون مثالهایی از ارزشهای والا؛ مفسران تازه‌اش چهره‌های فرهنگی معاصر هستند که مرایای شخصی این پهلوانان را می‌پویند.

در گیرودار این مسیر تازه، دریافتش از برآمیختنی که همه‌ی سطوح زندگی (بند ۱۳) را به هم پیوند می‌زند، هولدرلین نمی‌خواهد یادمانها و تفوق یونان را ویران کند بل در نمودی همبسته و تنگاتنگ با شعری ملی آن را می‌گستراند.

تا این زمان، و برای مدتی پس از آن نیز، هیچ سنت استواری از شعر آلمان وجود نداشت به جز پیروی از قالب (اغلب غیرتخیلی) *ولکسلید* *Volkslied*، که خود بیشتر فلسفه‌ای بود شعرمانند. حتی ایشندرف Eichendorff، نمونه‌وار، هولدرلین جوان هجده ساله، می‌تواند قواعد را به هم بریزد. هولدرلین اما، ترجیح می‌دهد تنها با گوته، همه‌ی قالبها را بشکند.

هنوز برای ما در قرن نوزدهم زود بود که جزئیات را یکسره از نزدیک دریابیم مانند 'شقایق سفید نازک‌برگ، گلهای ناقوسی کبود خیسیده از شب‌نمهای شب تابستانی' ماتیو آرنلد Matthew Arnold، اما هولدرلین ما را به سرچشمه‌ی راین (بند ۲) فرا می‌خواند با شرحی فیلموار از لایه‌های صعب صخره‌های کوهستانی و زندگی گیاهی در بالای آن، و بلافاصله به بلندپروازی مألوفش یعنی نگارش طبیعی و دقیق دست می‌یابد. حتی صدای رودخانه‌ی شاداب در گوشه‌ایمان می‌غرد. آنگاه مسیر همواره سرکش آن را در هوای آزاد، بین کرانه‌های بازدارنده دنبال می‌کنیم، و تماشا کنیم نظم و سکون و فراخنایی را آن چندان با چشم‌اندازهایی که در آن کارمایه‌ای پُر بار می‌تراود (به بند ۶).

در بندهای ۷ تا ۹، به موازات رود، شعر می‌گسترده با تأمل بر موضوعاتی که از گذرگاه رودخانه برمی‌آیند: نخستین اولویتمان جستجوی 'سرچشمه‌ی ناب' است، سخت‌باوری باطنی و پالوده به جوانی، با خویشتنداری و آزر، به طوری که بتوانیم زندگی و کار کنیم و بدون نیاز به محیط بازدارنده بیافرینیم. روسو بر هولدرلین پدیدار می‌شود تا زندگانی کامل و آفریننده و سودمندی را به تصویر بکشد، آن که قدرتمندانه جاری شد با واژه‌هایی الهامبخش به دیگران (بند ۱۰).

روسو در دو بند بعدی شعر (نماینگر هنرمندی نیازمند به آسایش) به سوی دریاچه‌ی بیئل Lake Biel در کوه‌های آلپ سویس راه می‌افتد؛ در ۱۷۶۵ او در جزیره‌ی سن پیتتر St Peter در آن دریاچه ماند و گزارش داد که هرگز خوشحال‌تر از آن زمان نبوده است. هولدرلین بر باور زیباشناختی تأمل می‌کند، 'بار سرخوشی the burden of joy' (ببینید 'نان و شراب'، بند VIII، مصرع‌های ۱۰ تا ۱۲، آنجا که بر فقدان خاطرهای بس نیرومند سوگواری می‌کند تا وحی الهی را برتابد) و بر ارزش والای فرشگردسازی در بوم و بری طبیعی برای فراهم ساختن آسایش و رهایی.

بندهای ۱۳ و ۱۴ نمایی از تعادل روحی را ابراز می‌کنند، مصالحه و آشتی و آخرین نشانه‌های دوست نزدیک هولدرلین سینکلر را، که از او در چند سال بعدی که بیماری‌اش رو به وخامت می‌گذاشت، کمک‌های گرانبهایی می‌گرفت. شب، ذکر شده در آخرین بند، ممکن است به معنای آنچه در 'نان و شراب' آمده است باشد، یعنی زمانی معین از آمادگی برای پیشرفت.

به دنبال جریان فرودست رودخانه جریانی موازی هست از ایماهای ایزدان کهن (بندهای ۱ و ۲) تا نیمه-ایزد، یعنی رودخانه، یکسره در بالندگی، به سوی قهرمانان انسانی (بند ۱۰)، به سوی چهره‌ی روسو همچون قهرمانی نوین، به سوی سینکلر آن انسان و دوست نیک، که به سوی الوهیتی در راستای ایزد مسیحی خاطر گشوده است. این شعری است پرداخته از ضرباهنگ، و درنگیده در کرانه‌هایش با وزن معه‌ذا آزدش در طول هر مصرع. گام زدنش آن، به سبب مصرع‌های کوتاه، و جریان بی‌وقفه‌ی آن در نخستین بندها (۱ و ۲ و ۵)، که همچون جمله‌هایی یگانه نوشته شده‌اند، خلاقانه نیرویش را می‌افزاید. اینجا نفوذ بر ریلکه به نظر ما را به سوی چنین شعرهایی مانند 'توپ' (The Ball (New Poems, Part II) و غزل‌های ارفئوس بخش یکم Sonnets to Orpheus 1.XXIII می‌کشاند، که هر دو

شعرهایی هستند از عزیمت و هر دو در یک بند نوشته شده‌اند. ریلکه، که عمیقاً هولدرلین را می‌ستود، گاهی وزنهای آشنا و جمله‌های مطول را به کار می‌برد تا محتوایش را بهتر نشان دهد؛ شخص سردرگم می‌ماند که بدون هولدرلین آیا او باز همین شاعر می‌شده است.

'چامه‌های پیروزی Victory Odes' پیندار (که تنها شعرهایی است که از او به جا مانده است) سرلوحه‌ی هولدرلین هستند برای وزن و قالب 'راین' و سرودهای دیگر. همان گونه که هولدرلین انجام داده است، درازی بندها و مصرع‌هایشان گونه‌گون‌اند، نه معطوف به سرمشقی معلوم. در 'راین' هولدرلین بیش از همه مصرع‌های ۳ پایه را به کار می‌گیرد، و ۴ پایه را با بسامدی بسیار کمتر و ۲ یا ۵ پایه را اتفاقاً. مصرع‌های ۵ پایه در آغاز یا نزدیک به آغاز یا در پایان بندها می‌آیند، اینها گویی بندها را در هم هشتگیر می‌کنند.

۱۷. راین. یکم

برای ایساک فن سینکلیر

نزدیک پیچک تاریک بر دروازه‌ی جنگل
نشستم، همچنان که نیمروز طلایی، به تماشای
چشمه‌سار می‌آمد، فرو ریخته از پلکانهای آلپ،
آنها که من برآورده‌ای می‌پندارم
ه‌از دستان اهورایی و می‌نامم
قلعه‌ی ایزدان،
همان گونه که از قدیم چنین می‌پنداشتند،
از همان جا هنوز بسا در خفا مقرر می‌کنند
آرامش را بر آدمیان؛ و این سان
ه / آموختم، اما بدون بدگمانی،

17. Der Rhein. I

An Isaak von Sinclair

Im dunklen Efeu saß ich, an der
Pforte
Des Waldes, eben, da der goldene
Mittag,
Den Quell besuchend, herunterkam
Von Treppen des Alpengebirgs,
5Das mir die göttlichgebaute,
Die Burg der Himmlischen heißt
Nach alter Meinung, wo aber
Geheim noch manches entschieden
Zu Menschen gelanget; von da
10Vernahm ich ohne Vermuten

17. The Rhine. I

To Isaak von Sinclair

In the dark ivy at the forest's gate
I sat, as golden noon, visiting
The spring, descended from Alpine stair-
flights,
Those that I think of as built
5By heavenly hands and name as
The stronghold of the gods,
As ancient opinion has it,
Yet where much they determine in secret
Still reaches men; and so
10I learned, but without suspecting,

تقدیری را، پس در آن زمان
روحم آزادانه و مناظره‌جویان
در سایه‌های گرم آشکارا
برآمد به سوی ایتالیا
۱۵ و سواحل دوردست مریا Morea.

<p>Ein Schicksal, denn noch kaum War mir im warmen Schatten Sich manches beredend, die Seele Italia zu geschweift 15Und fernhin an die Küsten Moreas.</p>	<p>A destiny, for by then My soul freely debating In warm shadows had barely Drifted to Italy 15And the far-away coasts of Morea.</p>
---	---

۱۸. راین. دوم

اما اینک، اینجا در کوهستان،
در ژرفای پرتگاههای سیمگون
و سبزه‌زار شاداب،
آنجا که جنگلهای مرتعش در سراسر روز
۲۰ و سرهای صخره‌ها، سر بر هم،
بر او زل می‌زنند، آنجا
در سردترین مغاک شنیدم
برای رهایی‌اش شیون سر می‌دهد؛
آن نورسته؛ والدینش گوش می‌سپارند به خروش او،
۲۵ شماتت می‌کند مادرش زمین را

18. Der Rhein. II

Jetzt aber drin im Gebirg,
Tief unter den silbernen Gipfeln
Und unter fröhlichem Grün,
Wo die Wälder schauernd zu ihm
20Und der Felsen Häupter übereinander
Hinabschaun, taglang, dort
Im kältesten Abgrund hört'
Ich um Erlösung jammern
Den Jüngling, es hörten ihn, wie er tobt',
25Und die Mutter Erd' anklagt',

18. The Rhine. II

But now, here in the mountains,
Deep below silver crags
And the rejoicing green,
Where the shuddering forests daylong
20And the heads of the rocks, one over
another,
Peer down towards him, there
In the coldest cleft I heard
Him yammer to be set free,
The stripling; his parents would hear him
rage,
25Accuse Earth his mother

و پروردگارش تندرکوب را،
و با خروشدنش رحم می‌طلیید، لیکن
همه‌ی ارواح انسانی می‌گریختند از آن مکان
چون هراسناک بود، پیچ و تاب خوردن و
۳۰ غوغای آن نیم‌خدای زنجیره‌ای بی‌روشنایی.

<p>Und den Donnerer, der ihn gezeuget, Erbarmend die Eltern, doch Die Sterblichen flohn von dem Ort, Denn furchtbar war, da lichtlos er 30In den Fesseln sich wälzte, Das Rasen des Halbgotts.</p>	<p>And his begetter the Thunderer, And pity his raging, yet All human souls fled from the place For it was terrible, the chained 30Lightless demi-god's Twisting and raving.</p>
--	--

۱۹. راین. سوم

آوای نجیبترین همه‌ی رودخانه‌ها بود،
راین آزاده‌تژاد،
و امیدهایی دیگرگون یافت وقتی که، می‌گسست
از برادرانش
۳۵ بر فرازگاه، تسینو Ticino، رن Rhône،
خواهان سرگردانی بود، و روح شاهانه‌اش
به جانب آسیایش کشاند.
اما از کم‌خردی است گزیدن
آرزوها در مقابل سرنوشت؛
۴۰ کورترین، با این همه،
فرزندان خدا هستند. آخر انسان خواهد شناخت

19. Der Rhein. III

Die Stimme wars des edelsten der
Ströme,
Des freigeborenen Rheins,
Und anderes hoffte der, als droben von
den Brüdern,
35Dem Tessin und dem Rhodanus,
Er schied und wandern wollt', und
ungeduldig ihn
Nach Asia trieb die königliche Seele.
Doch unverständlich ist
Das Wünschen vor dem Schicksal.
40Die Blindesten aber
Sind Göttersöhne. Denn es kennet der
Mensch

19. The Rhine. III

It was the voice of the noblest of all
rivers,
The free-born Rhine,
And his hopes changed when, parting
from his brothers
35Higher up, Ticino, Rhône,
He inclined to wandering, and his royal
soul
Drove him impatiently on towards Asia.
But it is less than wise to choose
Wishes before destiny;
40The blindest, however,
Are the sons of gods. For a man will
recognize

خانه‌اش را، و حیوان درمی‌یابد کجا
مأوا بگیرد، اما بر آن
۴۵ دیگر ارواح بی‌ممارست خسران می‌آید
چون مسیر خود را نمی‌دانند.

<p>Sein Haus und dem Tier ward, wo Es bauen solle, doch jenen ist 45Der Fehl, daß sie nicht wissen wohin? In die unerfahrene Seele gegeben.</p>	<p>His home, and the animal where To build, but to those other 45Inexperienced souls is given the failing Of not knowing which is their direction.</p>
---	--

۲۰. راین. چهارم

سرچشمه‌ی ناب یک معماست. شعرها حتی
به‌دشواری چاره‌ای را نشان می‌دهند. چون همان گونه که
هه آغاز کردی، ادامه خواهی داد،
هرچند کارکردهای نظم
یا ضرورت را؛ چون بیشتر
از زایش به دست می‌آید
و از آن پرتو روشنایی
هه که بر طفل نوزاده می‌افتد.
اما کجاست کسی
که آزاده بماند

20. Der Rhein. IV

Ein Rätsel ist Reintsprungenes. Auch
Der Gesang kaum darf es enthüllen.
Denn
Wie du anfangst, wirst du bleiben,
50So viel auch wirket die Not,
Und die Zucht, das meiste nämlich
Vermag die Geburt,
Und der Lichtstrahl, der
Dem Neugeborenen begegnet.
55Wo aber ist einer,
Um frei zu bleiben

20. The Rhine. IV

Pure source is a riddle. Poems even
May hardly show the solutions. For as
You started, you will continue,
50Whatever the workings of discipline
Or necessity; for most is
Achieved by birth
And the ray of light
That meets the new-born infant.
55But where is there anyone
Who may remain free

همه عمر و منحصرأ خواسته‌ی قلب را بر آورد، سرچشمه گرفته از
بلندیهایی که او را نیک می‌دارند، مانند راین،
۰۶ این گونه زاده، از زهدانی مقدس،
بختاورد به سان این رودخانه؟

<p>Sein Leben lang, und des Herzens Wunsch Allein zu erfüllen, so Aus günstigen Höhn, wie der Rhein, 60Und so aus heiligem Schoße Glücklich geboren, wie jener?</p>	<p>Lifelong and fulfil solely the heart's wish, Originating In heights that will favour him, like the Rhine, 60So born, out of holy womb, Fortunate as this river?</p>
---	--

۲۱. راین. پنجم

آوایش ازین رو فرخنده است.
خوی طفل را ندارد
که زجموره برمی‌دارد در بندهای قن‌داق؛
۶۵ وقتی که کرانه‌ها نخست می‌خزند پیچاپیچ
به کنار، عطشناک می‌پیچند
بر گردش تا بکشاندش، بی‌محابا،
با خود و گویی به شور می‌افتند
تا او را تند در دندانهایشان نگه دارند: خندان
۷۰ همچنان که مارها را از هم می‌درد
با تاراجی غوطه می‌خورد؛

21. Der Rhein. V

Drum ist ein Jauchzen sein Wort.
Nicht liebt er, wie andere Kinder,
In Wickelbanden zu weinen;
65Denn wo die Ufer zuerst
An die Seit ihm schleichen, die
krummen,
Und durstig umwindend ihn,
Den Unbedachten, zu ziehn
Und wohl zu behüten begehren
70Im eigenen Zahne, lachend
Zerreit er die Schlangen und strzt

21. Der Rhine. V

His voice is therefore jubilant.
He has not the infant's fondness
For grizzling in swaddling-bands;
65When the banks first creep zigzag
Alongside, thirstily winding
Around him to draw him, heedless,
With them and perhaps desiring
To protect him fast in their teeth: laughing
70And tearing the snakes apart
He plunges away with the spoil;

و اگر به مهارش در نمی‌آورد
مهنتری و او را وا می‌گذاشت
مجالی تا سر برافرازد، مانند کوبش آذرخش
۷۵ زمین را چاک می‌داد؛ و انگار افسون زدگانی درختان
در پیاش می‌شتافتند، و تپه‌ها، در پیرامونش فرو می‌رفتند.

<p>Mit der Beut und wenn in der Eil' Ein Größerer ihn nicht zähmt, Ihn wachsen läßt, wie der Blitz, muß er 75Die Erde spalten, und wie Bezauberte fliehn Die Wälder ihm nach und zusammensinkend die Berge.</p>	<p>And if not controlled by a force Greater than he is that leaves him The space to grow, like lightning strike he must 75Split the earth open; and as if enchanted the woods Flee after him, and the hills, sinking about him.</p>
---	---

۲۲. راین. ششم

اما خدا می‌خواهد فرزندانش را نگاه دارد
از بسیاری یورشِ زندگانی، و لبخند می‌زند
بر رودخانه‌های ناخویش‌تندار، بند آورده‌ی
۱۰ آلف مقدس، خشماور
مانند این یک بر ژرفنایشان. و آن گاه
در چنین کوره‌ای هر چیزی
که ناب است پُتک می‌خورد،
و زیباست،
۱۵ هنگامی که کوهستان را پشت سر می‌گذارد،
این گونه که میان چشم‌اندازهای آلمان می‌لغزد

22. Der Rhein. VI

Ein Gott will aber sparen den Söhnen
Das eilende Leben und lächelt,
Wenn unenthaltensam, aber gehemmt
80 Von heiligen Alpen, ihm
In der Tiefe, wie jener, zürnen die
Ströme.
In solcher Esse wird dann
Auch alles Laute geschmiedet,
Und schön ist, wie er drauf,
85 Nachdem er die Berge verlassen,
Stillwandelnd sich im deutschen Lande

22. Der Rhine. VI

But a god would wish to spare his sons
Too rushed a life, and smiles
On hearing intemperate rivers, obstructed
80 By sacred alps, boil
Like this one to their depths. And then
In such a forge everything
That is pure is hammered out,
And it is beautiful,
85 Leaving the mountains behind,
That he should slip through Germany's
landscapes

در شغفی خموشانه، می‌آرامد شورش
از تلاش سودمندش در آبادسازی زمین
مانند راین پدر، و پروردن کودکان
۹۰ در شهرهایی که او پی افکنده است.

<p>Begnüget und das Sehnen stillt Im guten Geschäfte, wenn er das Land baut Der Vater Rhein und liebe Kinder nährt 90In Städten, die er gegründet.</p>	<p>In silent delight, stilling his longing With useful labour working the land As Father Rhine, and nourishing children 90In towns that he has founded.</p>
--	---

۲۳. راین. هفتم

اما او هرگز فراموش نخواهد کرد.
چون پیشتر قانون و آتشدان باید فرو ریزند،
و روز بشر پلشت گردد، تا
چنان چیزی مانند این به تصور آورد
۹۵ فراموش کردن منشأش
و صدای پالوده‌ی جوانی‌اش را.
نخست چه کسی بود آنکه
گره‌های عشق را نابود کرد
و از آنها رسنها ساخت؟
۱۰۰ پس گستاخانه آنان بر آن شدند تا به سخره گیرند

23. Der Rhein. VII

Doch nimmer, nimmer vergißt ers.
Denn eher muß die Wohnung vergehn,
Und die Satzung und zum Unbild
werden
Der Tag der Menschen, ehe vergessen
95Ein solcher dürfte den Ursprung
Und die reine Stimme der Jugend.
Wer war es, der zuerst
Die Liebesbande verderbt
Und Stricke von ihnen gemacht hat?
100Dann haben des eigenen Rechts

23. Der Rhine. VII

But never will he forget.
For sooner must law and home hearth
crumble,
And mankind's day turn ugly, before
One such as this could think to
95Forget his origin
And the distilled voice of his youth.
Who was it first
Distorted the ties of love
And made them into ropes?
100Then defiant they took to mocking

دادگری‌شان را و بی‌گمان حتی
آتش بهشت را؛ آنگاه سرانجام،
راههای انسانی را خوار شمردند،
جسارت را برگزیدند،
۱۰۵ و کوشیدند تا همتراز ایزدان شوند.

<p>Und gewiß des himmlischen Feuers Gespottet die Trotzigen, dann erst Die sterblichen Pfade verachtend Verwegnes erwählt 105Und den Göttern gleich zu werden getrachtet.</p>	<p>Their own justice and doubtless even The fire of heaven; then at last, Despising our human paths, Chose temerity, 105And strove to become the equal of the gods.</p>
---	---

۲۴. راین. هشتم

ولی بر آنان الآن بسنده است
نامیرایی‌شان، ایزدان؛ اگر آنان را نیازی باشد
به چیزی، این هستیهای اهورایی،
بر قهرمانان است و آدمیان و
۱۱۰ / آفریده‌های دیگری همچند ما. چون
بلندپایه‌ترین خجستگان خود چیزی حس نمی‌کنند،
بوضوح-اگر این گونه روا بداریم-
دیگری باید انجام دهد این را همدلانه
و به نامشان، و او را
۱۱۵ / نیاز دارند؛ با این همه با قانونشان آدمی

24. Der Rhein. VIII

Es haben aber an eigner
Unsterblichkeit die Götter genug, und
bedürfen
Die Himmlischen eines Dings,
So sind Heroen und Menschen
*110*Und Sterbliche sonst. Denn weil
Die Seligsten nichts fühlen von selbst,
Muß wohl, wenn solches zu sagen
Erlaubt ist, in der Götter Namen
Teilnehmend fühlen ein anderer,
*115*Den brauchen sie; jedoch ihr Gericht

24. Der Rhine. VIII

But they have already enough
With their own immortality, the gods; if
they need
One thing, these heavenly beings,
It is heroes and men and other
*110*Such creatures of ours. For since
The most highly blessed themselves feel
nothing,
Clearly – if we may so put it –
Another must do this in sympathy
And in their names, and him
*115*They need; yet by their law a man

باید بشکافد خانه‌اش را و فغان بر آورد بر
آنان که ارجمندترین می‌داند همانند دشمنان
و در خرابه‌ها به خاک بسپارد
پدر و کودکش را، اگر او
۲۰ / آرزو کند مانند آنان باشد و روا
ندارد ناهمانندی را، آن رؤیابین بینوا.

<p>Ist, daß sein eigenes Haus Zerbreche der und das Liebste Wie den Feind schelt' und sich Vater und Kind Begrabe unter den Trümmern, <i>120</i>Wenn einer, wie sie, sein will und nicht Ungleiches dulden, der Schwärmer.</p>	<p>Must break up his house and shout at Those dearest to him like enemies And in the ruins bury His father and child, if he <i>120</i>Aspires to be like them and will not Allow a distinction, poor dreamer.</p>
--	---

۲۵. راین. نهم

سعادت‌مند است، هر که یافته است
سرنوشتی شایسته‌ی خود
بر ساحل امن، جایی که خاطره هنوز
۱۲۵ برو موج می‌اندازد سرگردانیهایش را
و گوارا محتتهایش را،
به گونه‌ای که اینجا و آنجا، خشنود،
او بنگرد تا مرزهایی که
برایش معین کرد
۱۳۰ هنگام زایشش خدا، در سالهای عمرش.
آسوده است، خجسته، فروتن،

25. Der Rhein. IX

Drum wohl ihm, welcher fand
Ein wohlbeschiedenes Schicksal,
Wo noch der Wanderungen
Und süß der Leiden Erinnerung
Aufrauscht am sichern Gestade,
Daß da und dorthin gern
Er sehn mag bis an die Grenzen
Die bei der Geburt ihm Gott
*130*Zum Aufenthalte gezeichnet.
Dann ruht er, seligbescheiden,

25. Der Rhine. IX

He is fortunate, anyone who has found
A destiny suited to him
On a safe shore, where the memory still
*125*Ripples up to him of his wanderings
And sweetly his sufferings,
So that here and there, contented,
He may look as far as the limits
Delineated for him
*130*At birth by God, for his life-course.
He is at peace, blessed, modest,

چون یکسره آرزو داشت، آن اهورایی،
بی‌اجبار و خودخواسته
و خندان، در آغوشش کشد،
۱۳۵ رودخانه‌ی زمخت را، اکنون که او آرمیده است.

<p>Denn alles, was er gewollt, Das Himmlische, von selber umfängt Es unbezwungen, lächelnd 135Jetzt, da er ruhet, den Kühnen.</p>	<p>For all that he wished for, the heavenly, Unforced and of itself And smiling, embraces him, 135Bold river, now that he rests.</p>
---	--

۲۶. راین. دهم

اندیشه‌هایم بر نیمه‌ایزدان می‌گرایند،
ارجمندانی ناچار شناخته
چون اغلب زندگی‌شان بی‌خود می‌کنند
قلب همیشه-مشتاقم را؛
۱۴۰ اما آدمی چنان چون تو، روسو،
که جانی شکست‌ناپذیر
یافت تا دیر زید،
کسی با درکی مطمئن
و قریحه‌های شیرین شنیدن و سخن گفتن
۱۴۵ انگدروشان را ارزانی می‌دارد،

26. Der Rhein. X

Halbgötter denk' ich jetzt
Und kennen muß ich die Teuern,
Weil oft ihr Leben so
Die sehrende Brust mir beweget.
*140*Wem aber, wie, Rousseau, dir,
Unüberwindlich die Seele
Die starkausdauernde ward
Und sicherer Sinn
Und süße Gabe zu hören,
*145*Zu reden so, daß er aus heiliger Fülle

26. Der Rhine. X

My thoughts are on the demi-gods,
Dear beings inevitably familiar
For often their lives transport
My ever-longing heart;
*140*But the man such as you, Rousseau,
Whose soul invincibly
Came to be long-enduring,
Who by sure sense
And sweet gifts of hearing and speech
*145*Bestows out of divine abundance,

مانند ایزدشراب، شوریده، مقدس،
فراسوی قوانینمان، زبان پاکان را،
واضح برای نیکان لیک نابینا می‌کند
هر بی‌پروا و خدمتگزار کفرگوی آدمی را،
۱۵۰ و براستی: این بیگانه را چه بنامم؟

<p>Wie der Weingott, torig göttlich Und gesetzlos sie die Sprache der Reinesten gibt Verständlich den Guten, aber mit Recht Die Achtungslosen mit Blindheit schlägt <i>150</i>Die entweihenden Knechte, wie nenn ich den Fremden?</p>	<p>Like the wine-god, foolish, holy, Beyond our laws the language of the purest, Clear to the good but striking blind The heedless and the blaspheming serving-man, <i>150</i>And justly: what do I call this stranger?</p>
---	---

۲۷. راین. یازدهم

پسران زمین، همچون مادراند،
همیشه-مهرورز و بسی می‌گیرند همه چیز را
بی هیچ کوشایی از جانب بخت موقر.
۱۵۵ / آن گونه تقدیر گنج می‌کند
و می‌ترساند انسان میرا را
تا بیندیشد به سپهری که
او با دستان مهرورز نشانده است
بر شانه‌های خود
۱۶۰ و به بار سرخوشی.
آن گاه اغلب می‌پندارد بهتر آن است

<p>27. Der Rhein. XI</p> <p>Die Söhne der Erde sind, wie die Mutter, Allliebend, so empfangen sie auch Mühlos, die Glücklichen, alles. Drum überraschet es auch Und schröckt den sterblichen Mann, Wenn er den Himmel, den Er mit den liebenden Armen Sich auf die Schultern gehäuft Und die Last der Freude bedenket; Dann scheint ihm oft das Beste</p>	<p>27. Der Rhine. XI</p> <p>The sons of the earth are, like the mother, All-loving and so receive all things With the effortlessness of serene fortune. <i>155</i>So it astonishes And frightens a mortal man To think of the heaven He has heaped with loving arms Onto his shoulders <i>160</i>And the burden of joy. Then often it seems to him best</p>
--	--

۱۲۸ / آخر ای خداوندگار ما کجایی

کمابیش از یاد برود

در سبزه‌ی تازه

نزدیک دریاچه در بیئل Biel،

۶۵ / در سایه‌ی درختان آنجا که پرتو خورشید نمی‌افروزد،

و سبکبار، تهی از تُتها،

تا پیاموزد مانند نوآموزان، از بلبلان.

<p>Fast ganz vergessen da, Wo der Strahl nicht brennt, Im Schatten des Walds <i>165</i>Am Bielersee in frischer Grüne zu sein, Und sorglosarm an Tönen Anfängern gleich, bei Nachtigallen zu lernen.</p>	<p>To be almost forgotten In the fresh green By the lake at Biel, <i>165</i>In the shade of woods where the sun's rays do not burn, And carefree, destitute of notes, To learn as beginners do, from nightingales.</p>
--	--

۲۸. راین. دوازدهم

و آن گاه شکوه‌مندانه است برخاستن
از خوابی خجسته، بیدار شدن
۱۷۰ / از خنکای جنگل و قدم زدن
شامگاهان به سوی روشنایی نوازشگر،
هنگامی که اویی که کوهها را ساخت
و راه رودخانه‌ها را درآورد
نیز، لبخندان، پیش برده است
۱۷۵ / با بادهای پیش برنده
کاروبار ما را، زندگانی
سست‌دم همچون بادبان را؛

28. Der Rhein. XII

Und herrlich ists, aus heiligem Schlafe
dann
Erstehen und aus Waldes Kühle
*170*Erwachend, abends nun
Dem milderen Licht entgegenzugehn,
Wenn, der die Berge gebaut
Und den Pfad der Ströme gezeichnet,
Nachdem er lächelnd auch
*175*Der Menschen geschäftiges Leben
Das othemarme, wie Segel
Mit seinen Lüften gelenkt hat,

28. Der Rhine. XII

And then it is magnificent to rise
From a sleep sanctified, to wake
*170*From coolness of woods and walk
At evening towards the milder light,
When he who built the mountains
And drew the paths of the rivers
Has also, smiling, steered
*175*With propelling breezes
Our busy, inadequately
Breathing lives like sails;

آن گاه او هم می‌آر آمد، و خشنود
اکنون به سوی شاگردش، به سوی پرنده‌اش،
۱۱۰ / آفرینشگری که
ایزد روز است بر زمین ما فرود می‌آید.

<p>Auch ruht und zu der Schülerin jetzt Versöhnend zu der Braut <i>180</i>Der Bildner sich Der Tagsgott zu unserer Erde sich neiget.</p>	<p>When he too rests, and reconciled Now to his pupil, his bride, <i>180</i>The maker who is The god of day inclines to our earth.</p>
--	--

۲۹. راین. سیزدهم

آن گاه ایزدان و آدمیان و همه‌ی زندگان
جشن نکاحشان را برمی‌گزارند،
و سرنوشت باز می‌ماند
۱۸۵ / یکچند در تراز،
و فراریان پناهگاه می‌جویند
و دلاوران خواب شیرینشان را.
اما دلدادگان
همان گونه‌اند که همیشه بودند؛ آنان
۱۹۰ / در خانه‌ای می‌نشینند که گل‌هایش شادمانی می‌کنند در شعله‌ای
که آسیب نمی‌رساند و روح به نجوا درمی‌آید

29. Der Rhein. XIII

Dann feiern das Brautfest Menschen und
Götter
Es feiern die Lebenden all,
Und ausgeglichen
*180*Ist eine Weile das Schicksal.
Und die Flüchtlinge suchen die Herberg,
Und süßen Schlummer die Tapfern,
Die Liebenden aber
Sind, was sie waren, sie sind
*185*Zu Hause, wo die Blume sich freuet
Unschädlicher Glut und die finsternen
Bäume

29. Der Rhein. XIII

Then gods and men and all living things
Will celebrate their bridal feast,
And fate is held
*180*For that while in balance,
And fugitives seek shelter
And the brave their sweet sleep.
But lovers are
As they always were; they are
*185*At home where flowers delight in
flame
That does no harm and the spirit
whispers

پیرامون درختان ظلمت‌بار، اما ناخشنودان
تمامی به راه آمده‌اند و می‌شتابند
تا دستانشان را برآورند
۱۹۰ پیشتر از آنکه روشناییِ مهرانگیز
فرو نشیند و شب بر آید.

<p>Der Geist umsäuselt, aber die Unversöhnten Sind umgewandelt und eilen Die Hände sich ehe zu reichen, <i>190</i>Bevor das freundliche Licht Hinuntergeht und die Nacht kommt.</p>	<p>Round tenebrous trees, but the unreconciled Are utterly changed and hasten To offer their hands in the time <i>190</i>Before the friendly light Sinks under and the night comes.</p>
---	---

۳۰. راین. چهاردهم

برای برخی این نیز می‌گذرد
شتابناک، ولو دیگران
دیرتر بازش می‌دارند.
۹۵ / ایزدان جاودانه سرشار از
زیستن‌اند همواره، اما حتی آدمی
می‌تواند بهترین را
در خاطره‌اش نگاه دارد تا رسیدن مرگ
همچون بلندگاه زندگی،
۲۰۰ ولی هر که را پیمان‌های است.
گران است برتابیدن مرارت،

30. Der Rhein. XIV

Doch einigen eilt
Dies schnell vorüber, andere
Behalten es länger.
*195*Die ewigen Götter sind
Voll Lebens allzeit; bis in den Tod
Kann aber ein Mensch auch
Im Gedächtnis doch das Beste behalten,
Und dann erlebt er das Höchste.
*200*Nur hat ein jeder sein Maß.
Denn schwer ist zu tragen

30. Der Rhine. XIV

For some this flies
At rapid speed, while others
Detain it longer.
*195*The eternal gods live
Fully for ever, but even a man
Can hold the best
In his memory until his death
As the high point of his life,
*200*Except that everyone has his measure.
It is hard to bear trouble,

معهدا برگرفتن بخت نیک دشوارتر است.
اما آنجا خردمندی بود
که از نیمروز تا نیمه‌شب و تا
۲۰۵ صبح تابناک توان داشت
هشیار در ضیافت بماند.

<p>Das Unglück, aber schwerer das Glück. Ein Weiser aber vermocht es Vom Mittag bis in die Mitternacht, 205Und bis der Morgen erglänzte Beim Gastmahl helle zu bleiben.</p>	<p>Yet good fortune is harder to take. But one wise man there has been Who from noon to midnight and until 205The radiant morning was able To keep a clear head at the banquet.</p>
---	---

۳۱. راین. پانزدهم

در چند کوره راه داغ به زیر کاجها، ای سینکلر گرمی،
یا در تاریکی بلوطزار
خداوند شاید بر تو ظاهر شود، پوشیده در پولاد
۲۱۰ یا پیچیده در ابر، و تو خواهی شناخت او را زیرا
می‌شناسی قدرت خداوند را، و هرگز
لبخند خداوندگار از تو پنهان نمی‌ماند،
خواه روز هنگام،
که به نظر همان سرشت زندگی می‌آید،
۲۱۵ در تب و تاب و زنجیره‌ای، یا نزدیک شب نیز،
که همه چیز در هم می‌ریزد،

31. Der Rhein. XV

Dir mag auf heißem Pfade unter Tannen
oder
Im Dunkel des Eichwalds gehüllt
In Stahl, mein Sinclair! Gott erscheinen
oder
210In Wolken, du kennst ihn, da du
kennest
Des Guten Kraft, und nimmer ist dir
Verborgen das Lächeln des Herrschers
Bei Tage, wenn
Es fieberhaft und angekettet das
215Lebendige scheint oder auch
Bei Nacht, wenn alles gemischt

31. Der Rhine. XV

On some hot path under the pines, dear
Sinclair,
Or in the dark of the oakwoods
God may appear to you, sheathed in steel
210Or cloud-wrapped, and you will know
him because
You know the power of the Good, and
never
Is the Lord's smile hidden from you,
Whether by day,
When it seems to be the very essence of
life,
215Fevered and chained, or by night
either,
When everything churns,

۱/۱۴۴ آخر ای خداوندگار ما کجایی

آشوب برآشفته و ازلی
پدیدار می‌شود.



۱ آخر ای خداوندگار ما کجایی / ۱۴۵

<p>Ist ordnungslos und wiederkehrt Uralte Verwirrung.</p>	<p>Disordered, and primeval chaos Reappears.</p>
---	--



آخری خدرونگار ما کجانی



درنگ بر مموزین

این شعر، احتمالاً در پاییز ۱۸۰۸ نه خیلی پیشتر از 'زندگی در میانگاه Life at Mid-point' سروده شده است، با واژگانی آغاز می‌شود اشاره‌گر به تصویر پیکره‌مند و آبدار دیگری از میوه‌ی رسیده در چشم اندازی دریایی. شعر به ن ماهایی از راه‌های غلط‌انداز و قهرمانان از دست رفته ره می‌برد اما (نه مانند شعر بعدی) به رشته درمی‌آید تا با امتناعی شجاعانه شوربختی را نشان دهد. گرچه، در این چند سال اخیر تا سرودن *مموزین*، هولدرلین غالباً از گمگشتگی و برهوت می‌نویسد، با این حال شعرش را همواره با باور نمایانش به سرشت والای انسانی درهم می‌آمیزد. خاطره (و مخالفتش، پیشگویی) در اینجا همچون برآوردی غایی دیده می‌شود، گرچه ممکن است بر شانه‌ها سنگین بنشینند؛ هولدرلین بر آن است تا هر دو جنبه‌ی تصویر را ببیند.

در اساطیر یونان، مموزین همسر ژوپیتز و مادر ایزدهنران نه‌گانه است: خاطره سرچشمه‌ی همه‌ی هنرها و دانایی است، آشیل و آژاکس و پاترکلوس در تروا جان دادند، آژاکس (سالامیس زادبومش بود) به مرگی خودخواستته. اسکامندر: رودی در تروا.

۱ آخر ای خداوندگار ما کجایی / ۱۴۹

وزن و آرایش 'شعر آزاد' هولدرلین، مانند بسیاری از شعرهای بزرگش، با زیرکی چیده و میزان شده است. می‌نویسد اینجا با گریزهای دنباله‌دار و نیمه-مصرعهایی در محور کلاسیک یونان.



۳۲. مموزین. یک

می‌رسند و غوطه‌ور می‌خورند در آتش و می‌پزند
میوه‌ها و به آزمون در می‌آیند بر زمین، و قانونی هست
که هر چیزی می‌گذرد، مارسان،
پیامبروار، رؤیابین
ه‌بر تپه‌های بهشت. و بسیاری را،
ولو بار هیمه‌ای باشد
سنگین بر شانه‌ها، باید
نگاه داشت اما راهها
تابکارند. و عناصر
در بند و قوانین

32. Mnemosyne. I

Letzte Fassung

Reif sind, in Feuer getaucht, gekochet
Die Frucht und auf der Erde geprüftet
und ein Gesetz ist,
Daß alles hineingeht, Schlangen
gleich,
Prophetisch, träumend auf
5Den Hügeln des Himmels. Und
vieles
Wie auf den Schultern eine
Last von Scheitern ist
Zu behalten. Aber böß sind
Die Pfade. Nämlich unrecht,
Wie Rosse, gehn die gefangenen
10Element' und alten

32. Mnemosyne. I

Final version

Ripe are and dipped in fire and cooked
The fruits and tried and proved on the
earth, and there is a law
That everything enters, snake-like,
Prophetic, dreaming on
5The hills of heaven. And much,
As if it were firewood laden
Heavy on shoulders, is
For the keeping. But the paths
Are wicked. And the captive
10Elements and old

کهن زمین به بیراهه می‌روند،
همان گونه که اسبها اراده می‌کنند. و هست
همواره شوقی به پا گذاشتن در فراسوی مرزها. بسیاری را، با این همه، باید
نگاه داشت. ایمان ضروری است.
۱۵ به پیش و پس نخواهیم
نگریست. بگذار خودمان را بجنبانیم، همچنان که
در قایقی در نوسان از موج بر دریاچه.

<p>Gesetze der Erd. Und immer Ins Ungebundne gehet eine Sehnsucht. Vieles aber ist Zu behalten. Und not die Treue. Vorwärts aber und rückwärts wollen wir 15Nicht sehn. Uns wiegen lassen, wie Auf schwankem Kahne der See.</p>	<p>Laws of the earth go wrong, As horses will. And there is A longing always to enter the unconfined. Much, however, is For the keeping. Faith is needed. Forwards and back we will not 15Look. Will let ourselves rock, as though In a wave-swayed boat on the lake.</p>
---	---

۳۳. مموزین. دو

اما آن دلاویزترین چیزها؟ بر خاک
آفتاب را می‌بینیم و غبار خشک را
و سایه‌های جنگلزار بومی را و بر بامها دود
۲۰ پیرامون تاج دژهای کهن بر می‌آید
نرم نرم؛ چون نشانه‌های روز
نیک هستند، باید چیزی از سپهر
جان را آزرده باشد، همچنان که ندایش را در برابر آن می‌گذارد.
زیرا برف، مانند یاس دره
۲۵ نشانگر خاطری ناب
هر جا که یافت شود، می‌تراود

33. Mnemosyne. II

Wie aber Liebes? Sonnenschein
Am Boden sehen wir und trockenen Staub
Und heimatlich die Schatten der Wälder
und es blühet
20An Dächern der Rauch, bei alter Krone
Der Türme, friedsam; gut sind nämlich,
Hat gegenredend die Seele
Ein Himmlisches verwundet, die
Tageszeichen.
Denn Schnee, wie Maienblumen
25Das Edelmütige, wo
Es seie, bedeutend, glänzet auf

33. Mnemosyne. II

But those most loved things? On the
ground
We see the sunshine and the dry dust
And homely woodland shadows and on
roofs the smoke
20Flowering round old crowns of towers
Tranquilly; for the day's signs
Are good, should something from heaven
Have hurt the soul, setting its voice
against it.
For snow, like lily of the valley
25Denoting the noble mind
Wherever it may be found, shines out

بر مرغزارهای سبز آلپ
و نیمی بر جاده‌ای بلند جایی که مسافری،
همچنان که از آن صلیب کنار راه سخن می‌گوید
سه‌که زمانی بر مرده نشانده بودند، یورش می‌آورد
به پیش بر دوستش، و سخت
به دلهره‌اش
می‌اندازد. اما یعنی چه؟

<p>Der grünen Wiese Der Alpen, hälftig, da, vom Kreuze redend, das Gesetzt ist unterwegs einmal 30Gestorbenen, auf hoher Straß Ein Wandersmann geht zornig, Fern ahnend mit Dem andern, aber was ist dies?</p>	<p>On green Alp-meadows And half on the high path where a traveller, Speaking of the wayside cross 30Once set up to the dead, storms Ahead beside his friend, far Presentiment Possessing him. But what is this?</p>
--	--

۳۴. مموزین. سه

پای انجیر بن
۳۵ آشیلیم جان داد،
و آژاکس
کنار اشکفتهای دریا،
کنار جویبارانی که در جوار اسکامندر Scamander می‌رانند.
روزگاری، با معابدش در خروش،
۴۰ به دنبال آیینهای پایدار سالامیس Salamis
بی‌جنبش، و در سرزمینی بیگانه، آژاکس
بزرگ جان داد،
و پاترکلوس Patroclus، اما در جوشن شاهانه. و دیگران مردند،

34. Mnemosyne. III

Am Feigenbaum ist mein
35 Achilles mir gestorben,
Und Ajax liegt
An den Grotten der See,
An Bächen, benachbart dem
Skamandros.
An Schläfen Sausen einst, nach
40 Der unbewegten Salamis steter
Gewohnheit, in der Fremd, ist groß
Ajax gestorben,
Patroklos aber in des Königes Harnisch.
Und es starben

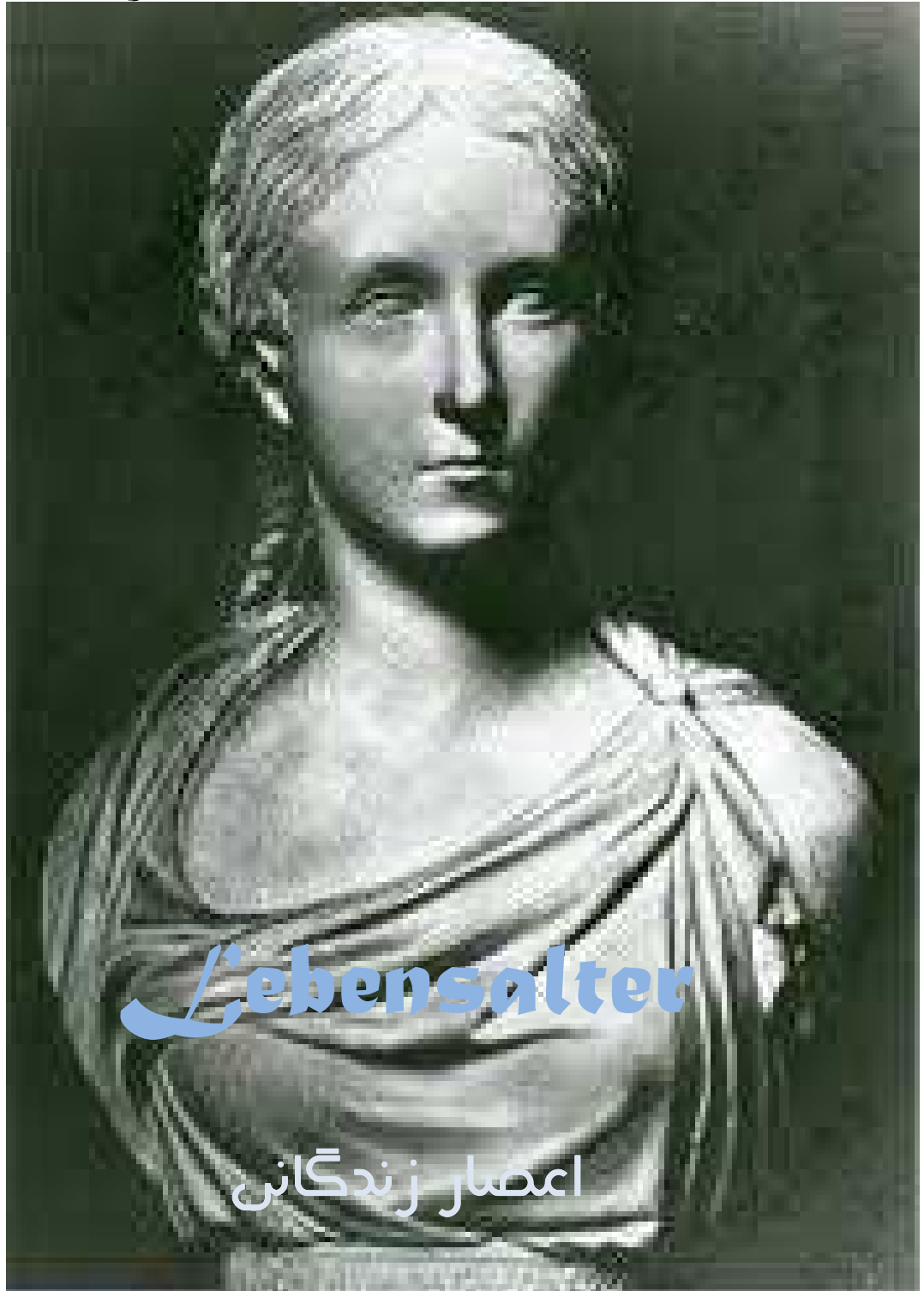
34. Mnemosyne. III

At the fig-tree my
35 Achilles died,
And Ajax lies
By the caves of the sea,
By streams that run alongside Scamander.
Once, with his temples in a roar,
40 After the unchanging ways of unmoved
Salamis, and in a foreign land, great
Ajax died,
And Patroclus, but in the king's armour.
And others died,

۴۵ بسی بیشتر از آنها. اما بر کیتائرون Cithaeron جای دارد
الئوترا Eleutherae، شهر مموزین. که بر آن، وقتی که خدا
کنار گذاشت ردایش را، شامگاهان نیز زان پس آمد و بر انداخت
گیسوانش را. پس ایزدان را برمی‌انگیزاند
او که خویشتنداری نکند، و قوایش را گرد نیاورد
۵۰ و از جاننش بگذرد، گرچه بایسته‌ی اوست؛ و همچون،
اندوه هرز می‌رود.

<p>45Noch andere viel. Am Kithäron aber lag Eleutherae, der Mnemosyne Stadt. Der auch, als Ablegte den Mantel Gott, das Abendliche nachher löste Die Locken. Himmlische nämlich sind Unwillig, wenn einer nicht die Seele 50schonend sich Zusammengenommen, aber er muß doch; dem Gleich fehlet die Trauer.</p>	<p>45Many more of them. But on Cithaeron lay Eleutherae, Mnemosyne's city. To whom, when God Laid by his mantle, Evening afterwards also came and undid Her hair. For he provokes the gods Who will not collect himself, gathering up his strength And sparing his soul, although he must; like him, Grief goes awry.</p>
---	---

آخری خدروندگار ما کجانی



Lebensalter

اعصار زندگانی

HESSEN Hessisches Staatsarchiv Darmstadt

Karolinenplatz 3, 64289 Darmstadt

Signatur: R 4 Nr. 23647



درنگ بر اعصار زندگانی

شعری است در آن دسته از شعرهای سروده در اواخر ۱۸۰۳ که 'موزین' و 'زندگانی در میانگه' را نیز در بردارد. اینجا، به گمانم، حال و هواهای سنتی را هولدرلین چندان به توازن و فاخرانه به کار گرفته است که خواننده می‌تواند شعر را به دو شیوه بفهمد: یا به مثابه‌ی سوگواره‌ای برای زمانهای از دست رفته، که در آن شاعر می‌بیند ابرها و درختها بسیار از او خوشبخت‌ترند، در جایگاهشان، آن مکانهای آرام، یا همچون پی‌آمدِ گمگشتگی در زلالی چشم‌اندازی طبیعی. اشباح خجستگان، که شاعران را بس صمیمانه همراهی می‌کنند، ممکن است سبب‌ساز ثانوی اندوه او باشند، در حال و هوای پیشین، یا اینجا که اکنون به سر می‌برد، شاید آنان سوگناک نباشند. شاید آنچه هولدرلین می‌آزماید، گونه‌ای آمیختگی از دو حال و هوا، یا نوسانهای بین آنها، در وضعیت حالیا ناپایدار روانش باشند. در ۱۸۰۳ هنوز او را به درمانگاهی در توینگن نبرده‌اند، جایی که پرده‌های چوپانی ناب بیشتر نوشته‌هایش را می‌پوشانند، اما میشل هامبورگر Michael Hamburger آنها را در این شعر از پیش تصور شده می‌داند.

شمایل‌های اهورایی در شعرهای بسیاری با ماسکهایی گوناگون ظاهر می‌شوند؛ نزد هولدرلین آنها شمایل‌هایی محض برآمده از سخن نیستند اما به سبب ناگزیریهای واقعی در هر دو جهان کهن و امروزه برقرار می‌مانند.

۱ آخر ای خداوندگار ما کجایی / ۱۶۵

ریلکه این شعر را حتماً خوب می‌شناخته‌است. آیا آن را پیش رو ندارد هنگامی که نخستین بند 'ترنسینس (Vergänglichkeit) 'Transience را می‌سراید؟ ستونهای بیابانی desert pillars را به مثابه‌ی فقدان ارتباط - سردرشان - به جای تاجها می‌بینند: شاید پیوندشان را با انسانیت می‌بیند و نه شکوه انسانی‌شان را.

پالمیرا: شهری است ویران شده در صحرای سوریه.

۳۵. اعصار زندگانی

شهرهای فرات و
و شما، خیابانهای پالمیرا Palmyra،
جنگل ستونها بر تراز برهوت،
چیستید اکنون؟
هبرگرفته تاجهایتان را،
چون می‌گویند گذشته‌اید از
مرزهای جان؛
در دود و دم سپهر آنها را
برگرفتند، و در آتششان
۱۰ / اکنون، در زیر ابرها می‌نشینم (و هر کدام

35. Lebensalter

Ihr Städte des Euphrats!
Ihr Gassen von Palmyra!
Ihr Säulenwälder in der Eb'ne der
Wüste,
Was seid ihr?
5Euch hat die Kronen,
Dieweil ihr über die Grenze
Der Otmenden seid gegangen,
Von Himmlischen der Rauchdampf und
Hinweg das Feuer genommen;
10Jetzt aber sitz' ich unter Wolken
(deren

35. Times of Life

Cities of the Euphrates,
And you, Palmyra's streets,
You pillar-forests on the plane of the
desert,
What are you now?
5Taken, your crowns,
Because you are said to have passed
The boundaries of the breathing;
In the vapour-smoke of the heavenly
they are
Taken away, and in their fire.
10Now, I sit under clouds (and each
one

۱۶۸ / آخر ای خداوندگار ما کجایی

آرامشی یگانه دارد) در میان
بلوطهای مرتب، و بر
خلنگزار آهوان، و شگفت و مرده
آنان بر من ظاهر می‌شوند،
۵ / اشباح خجستگان.



<p>Ein jedes eine Ruh' hat eigen) unter Wohleingerichteten Eichen, auf Der Heide des Rehs, und fremd Erscheinen und gestorben mir <i>15</i>Der Seligen Geister.</p>	<p>Has a peace particular to it) among Well-ordered oaks, and on The heath of the deer, and strange And dead they appear to me, <i>15</i>The ghosts of the blessed.</p>
---	---



آخری خردونرگار ما کجانی

Halfte des Lebens

در میانگاہ زندگانی

Halfte des Lebens von Margaretha Elisabeth Schlegel, geb. 1797
1800, 1801, 1802, 1803, 1804, 1805, 1806, 1807, 1808, 1809, 1810, 1811, 1812, 1813, 1814, 1815, 1816, 1817, 1818, 1819, 1820, 1821, 1822, 1823, 1824, 1825, 1826, 1827, 1828, 1829, 1830, 1831, 1832, 1833, 1834, 1835, 1836, 1837, 1838, 1839, 1840, 1841, 1842, 1843, 1844, 1845, 1846, 1847, 1848, 1849, 1850, 1851, 1852, 1853, 1854, 1855, 1856, 1857, 1858, 1859, 1860, 1861, 1862, 1863, 1864, 1865, 1866, 1867, 1868, 1869, 1870, 1871, 1872, 1873, 1874, 1875, 1876, 1877, 1878, 1879, 1880, 1881, 1882, 1883, 1884, 1885, 1886, 1887, 1888, 1889, 1890, 1891, 1892, 1893, 1894, 1895, 1896, 1897, 1898, 1899, 1900, 1901, 1902, 1903, 1904, 1905, 1906, 1907, 1908, 1909, 1910, 1911, 1912, 1913, 1914, 1915, 1916, 1917, 1918, 1919, 1920, 1921, 1922, 1923, 1924, 1925, 1926, 1927, 1928, 1929, 1930, 1931, 1932, 1933, 1934, 1935, 1936, 1937, 1938, 1939, 1940, 1941, 1942, 1943, 1944, 1945, 1946, 1947, 1948, 1949, 1950, 1951, 1952, 1953, 1954, 1955, 1956, 1957, 1958, 1959, 1960, 1961, 1962, 1963, 1964, 1965, 1966, 1967, 1968, 1969, 1970, 1971, 1972, 1973, 1974, 1975, 1976, 1977, 1978, 1979, 1980, 1981, 1982, 1983, 1984, 1985, 1986, 1987, 1988, 1989, 1990, 1991, 1992, 1993, 1994, 1995, 1996, 1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025

درنگ بر در میانگاه زندگانی

شعری است که آن را ستوده‌اند به خاطر تصاویر ملموس و تجسمی‌اش در وصف جوانی و سرخوشی، پریشانی، نومیدی، که هر کدام به مثابه‌ی نمادهایی پرشور و سنگین‌بار را به کار آمده‌اند، به شیوه‌ی کلاسیک، دهه‌ها پیش از ظهور سمبولیسم.

ترتیب واژه‌ها تا چندی ساختگی است، با این همه تأثیر چندگانه‌ی آن برآمده از شکوهمندی شعر نیست بل از رخوت مفرط و آهنگین آن است. و این بدون قافیه‌پردازی به دست آمده است، و هولدرلین کمتر قافیه را کار می‌بندد.

دوباره او با لرزه‌ای به آینده نگاه می‌کند، هشدار فوری بر اینکه تعادل روانی، خرد و قدرتهای هنرمندان‌اش دارند جان می‌بازند همچنان که سال و روز: این شعر یکی از واپسین کارهایش است، نوشته شده پس از ۱۸۰۲.

۳۶. در میانگاه زندگانی

با گلایبهای زرد می‌آویزد-
و سرشار از گل‌سرخهای وحشی-
زمین می‌آویزد درون دریاچه،
آه قوهای دلربا،
هو سرمست از بوسه‌ها
سرتان را فرو می‌برید
در آبی خجسته و هوش‌بخش.

36. Hälfte des Lebens

Mit gelben Birnen hängen
Und voll mit wilden Rosen
Das Land in den See,
Ihr holden Schwäne,
Und trunken von Küssen
Tunkt ihr das Haupt
Ins heilignüchterne Wasser.

36. Life at Mid-Point

With yellow pears hangs –
And full of wild roses –
Land hangs into the lake,
O lovely swans,
And drunk with kisses
You dip your heads
Into the sacred-sober water.

افسوس، کجا بیابم،
هنگامی که زمستان می‌رسد، گلها را، و کجا
/ آفتاب،
و سایه‌ی زمین را؟
دیوارها ایستاده‌اند
بی‌کلام و سرد؛ در باد
بادنماها می‌مویند.

<p>Weh mir, wo nehm ich, wenn Es Winter ist, die Blumen, und wo 15Den Sonnenschein, Und Schatten der Erde? Die Mauern stehn Sprachlos und kalt, im Winde Klirren die Fahnen.</p>	<p>Alas, where shall I find, When winter comes, flowers, and where 15The sunlight, And the shadows of Earth? The walls stand Speechless and cold; in the wind Weathervanes clatter.</p>
--	---

Further Reading

Charlie Louth, 'Reflections: Goethe's "[Auf dem See](#)" and Hölderlin's "Hälfte des Lebens"', *Oxford German Studies* 33 (2004), 167-75

آخری (۱) خدروندنگار ما کجانی



Tränen

سرشکها

3/100

7/92

درنگ بر سرشکها

شعری است از آن دسته‌ی کوچکی (و نیز شعرهای 'شارن' Chiron، 'اعصار زندگانی'، 'در میانگه زندگانی') که هولدرلین در ۱۸۰۳ یا زودتر سرود و نشر داد همچون 'آوازهای شبانه Night Songs' (شب یا ظلمات: گسست از الوهیت و از زندگی معنادار). آنها سختیهای گونه‌گون بیم و پریشانی را نشانمان می‌دهند که هنگام رویارویی هولدرلین با جنون بر روانش دست یاختند.

از پیش، هولدرلین می‌داند که رهایی‌اش از چنگال بیماری دست نیافتنی است؛ این برآورد شخصی را همواره و سرراست در نوشتارش بیان می‌کند. به این دلیل انتظار داریم در این زمان لحنی تیره و تار داشته باشد، اما هنوز بنسبه شعرش تابناک است و غنایی، گرمابخش قلب و تجسم روشنایی. با همهی مرارتهای هولدرلین ما را جادو می‌کند، و همدردی طبیعی‌مان را برمی‌انگیزد، 'بلندایی high روانشناختی با هر شعر: حتی تیره و تارترین آن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن امید متینش به انسانیت خواند.

به هر حال، 'اشکها' که در آن ترس از به فراموشی سپردن حتی جزایر یونان را بیان می‌کند، همچون اعتراضی پا می‌گیرد. بی‌محابت‌تر حتی از 'شارن' هولدرلین را نشان می‌دهد که یک چند تماس با سرچشمه‌های دلاوری‌اش را و خوش‌بینی گشاده‌آرایش را از دست می‌نهد، که هر دو او را یاری رسانده‌اند تا وحشتهایش را فرانگرد.

تناقض آشکار در این شعر لازم است حل شود، ازین حیث که نومییدی بی‌امان به نظر بر هولدرلین ناجور می‌آید و همیشه چیزی نیست که خواننده بتواند با تحسین تماشا کند- با این حال شعر کشش نیرومندی دارد. چرا چنین است؟ آوای آشکار مصرع‌های زیر بنفسه جلوه‌ای از دلاوری را می‌نماید، و جان خواننده را برمی‌آورد، علی‌رغم خلق و خوی شاعر و نومییدی در واژه‌هایش. بر این استحکام، سبک نامتعارف idiosyncratic هولدرلین فشار بیشتری می‌افزاید، و آشکارا در این شعر دردمندانه: نواختها، مانند همیشه پرداخته با خوشه‌ای آهنگین و بی‌لغزش، از جمله‌هایی چندپاره و فاخر ساخته شده‌اند. به سبب مهارتش در ترتیب واژه‌ها (همواره به زبان آلمانی انعطاف‌پذیرتر تا به انگلیسی) و چیره‌دستی‌اش بر وزن، این ترکیب‌های ناهنجار هم معنا را می‌تابانند و هم موسیقی را می‌آفرینند.

کشمکش به همراه کششی که از این سه جنبه‌ی شعر برمی‌آید، بیان زلال آن، نحو گسسته اما کامل آن و وزنهای یونانی روان آن، ناخودآگاهانه خواننده را گویی با آمیختن غیرعادی و ستودنی نیروها می‌کوبد، و همچنان، علی‌رغم این نکته، از شعر روی نمی‌گردانیم. هولدرلین یکی از محجورترین شاعرانی بزرگ درگذشته است، معه‌ذا خوانندگان هنوز ازو نبریده‌اند.

سرسپردگی در آخرین بند به یاد می‌آورد واپسین بند مزمور ۳۹ Psalm 39 را: 'آه اندکی بر من ببخشای، تا شاید قدرتم را بازیابم: پیش از آنکه دور بروم، و دیگر دیده نشوم.' هولدرلین

با کتاب مقدس
پیوندی تنگاتنگ
داشت.



Bronze 24mm (8.07 grams) Struck circa 200-100 B.C.
Head of Dionysus right
Zeus standing left, holding Nike

۳۷. سرشکها

دلبندهورایی، ای دلبنده نازنین، باید
فراموشت کنم- یا بایستی تو را که بدیمن هستی، برمی‌آماسیدم
با آتش و اندوده‌ی خاکستر، و پیش از
تباهی و به‌هرز رفتن،

ه‌چون تو اکنون تنها به من دل بسته‌ای، به کرانه می‌رسی
جایی که عشق (آن زن بت‌پرست) می‌پردازد آخرین
پنیهایش را، اما آن را فقط به سپهر می‌پردازد.
جزایر محبوب، دیدگان دنیای-حیرتزا-

37. Tränen

Himmlische Liebe! zärtliche! wenn ich
dein
Vergäße, wenn ich, o ihr geschicklichen,
Ihr feurgen, die voll Asche sind und
Wüst und vereinsamet ohnedies schon,

5Ihr lieben Inseln, Augen der
Wunderwelt!
Ihr nämlich geht nun einzig allein mich
an,
Ihr Ufer, wo die abgöttische
Büßet, doch Himmlischen nur, die
Liebe.

37. Tears

Heavenly love, O tender love, should I
Forget you – or should I you who are
fateful, scorched
By fire and thick with ash, and before
then
Already desolate and wasted,

5For you alone concern me now, you
shores
Where Love the idolatress pays the last
Penance, but pays it only to heaven.
Beloved islands, eyes of the wonder-
world –

همه بسی سپاسگزارانه خدمت می‌کردند، در روزهای
۱۰ / زیبا در آنجا، آن خجسته را، و قهرمانان بس
غضبناک؛ درختان انبوه آنجا بودند، و
شهرهایی که خود سر برداشته بودند به روشنی

آشکارا مانند انسانی هشیار؛ اما اکنون
جزیره‌های عشق کمابیش از شکل افتاده، و
۱۵ / قهرمانان مرده‌اند. پس هر کجا
عشق به فریب آید، ابلهی باید. [؟] *

سرشکهای نرم‌ریزان، فرو نمی‌نشانند همه‌ی
روشنایی چشمانم را؛ یک خاطره روا می‌دارد،
به دنبال همه‌ی دستبرد و خدع‌ها، تا ارج بگذارد
۲۰ / مرا همچنان که می‌گذرم، و مرا زنده می‌گذارد.

Love be cheated, made out to be foolish*

<p>Denn allzudankbar haben die Heiligen 10Gedienet dort in Tagen der Schönheit und Die zornigen Helden; und viel Bäume Sind, und die Städte daselbst gestanden, Sichtbar, gleich einem sinnigen Mann; jetzt sind Die Helden tot, die Inseln der Liebe sind 15Entstellt fast. So muß übervorteilt, Albern doch überall sein die Liebe. Ihr weichen Tränen, löschet das Augenlicht Mir aber nicht ganz aus; ein Gedächtnis doch, Damit ich edel sterbe, laßt, ihr 20Trügrischen, Diebischen, mir nachleben.</p>	<p>For all too grateful they were to serve, in days 10Of beauty there, the blessed, and the heroes too In anger; numerous trees there were, and the Cities themselves that stood as clearly Visible as a man to the sense; but now The isles of love are almost disfigured, and 15The heroes dead. So everywhere must Love be cheated, made out to be foolish. Soft-running tears, do not extinguish all The light of my eyes; one memory allow, For all your theft and deceit, to offer 20Dignity as I pass, and survive me.</p>
---	---

آخری خدوونرگار ما کجانی



درنگ بر شارن

هر کسی که رنجی کمابیش درمان‌ناپذیر می‌برد، رنجی که بیشترین آزادیها را در اوج امید یکسویه می‌گذارد و خنثی و جابه‌جا می‌سازد، این مصرعها نزد او در تیررسهای دور ادراکی شکسپیروار می‌گسترند. هولدرلین درد بزرگ روانی را می‌شناخت. اینجا از درون شعر با نکته‌سنجی حیرت‌انگیز در وصف این درد می‌نویسد، معه‌ذا آن را ستی‌وار با توازن و امتزاجی قطعی بیان می‌کند که فوریت شعر را رقم می‌زنند.

در بند ۱ ما را مستقیم به درون ظلماتی می‌برد که نزدش نماد فقدان الوهیت و معنای زندگی است، آنگاه از واپس-نگاهی سبعمانه بر سالیان سخاوتمندانه‌ی پیشین بهره می‌بریم؛ در بند ۵، شوک زندگی تغییر یافته؛ در بندهای ۶ تا ۹، و در کل، کشمکش خستگی‌آور عواطف؛ و از بند ۱۰ به جلو برق‌رهایی- و در تمثیلی ساده اما بهت‌آورانه به پسر خدا، نویدی است بر فنای او. در بند آخر، بازگشت هراکلس (Heracles (Hercules را میشل هامبورگر همچون دومین آمدنی Second Coming ترجمه کرده است، چون در جای دیگر ('تنها یکی The Only One') هولدرلین مسیح را برادر هرکول نامیده است. هامبورگر این را به معنای ناجی ایزدان یونان باستان (Hölderlin: His Poems Translated, London, 1952, p. 65) برگردانده است.

'شارن' نسخه‌ی بعدی شعری به نام 'رامشگر نابینا The Blind Minstrel' است، که با آن در ساختمان، موضوع و حتی واژگان همسان است اما دیدرسی به دوردستهای درد کشنده ندارد. آوازخوان شعر برای جوانی و بینایی/روشنایی سوگوار است اما تخیل تابان‌تر است؛ شب او را با افسونی مقدس در برمی‌گیرد، و نه با چنگالی ژیان؛ چشم‌انداز روزی تابستانی است. آوازخوان تندرکوب را پی می‌گیرد (در شعر پیشین هیچ ذکری از هرکول نیست) گویی به خورشید نیاز دارد، در فرودست افق و بر فراز تا نجات یابد، به این شیوه آوازش دوام خواهد داشت، اما هیچ خویشاوندی گزنده‌ای وجود ندارد تا با بازگشت ایزدی تطهیر شود، بیشتر خورشیدافشانی‌ای واپسین از روشنایی و رنگ و، همچنان که برای شارن، دانشی شکوهمند که از قبل آن آوازخوان قادر خواهد شد تا نوشدارویی را برای زندگی‌اش فراهم سازد.

۳۸. شارن Chiron

کجایی، ای روشنایی که به اندیشه در می‌آیی، ای که باید همواره ره بسپاری
در کنارمان گاه و بیگاه- کجایی تو؟ قلبم
سخت بیدار است، اما شبانه‌ی
شگفتیاور، رو بر غضبناکی‌ام، همچنان به بندم می‌کشد.

هزمانی بوته‌ها را کاویدم در درختزار و گوش دادم به،
به چیزی نرم، وحشی، بر تپه: هیچ گاه نه بیهوده.
پرنده‌گانت مرا هیچ زمانی نفریفتند، چون
نزدم می‌آمدی، چالاک کمابیش

38. Chiron

Wo bist du, Nachdenkliches! das
immer muß
Zur Seite gehn, zu Zeiten, wo bist du,
Licht?
Wohl ist das Herz wach, doch mir
zürnt, mich
Hemmt die erstaunende Nacht nun
immer.

5Sonst nämlich folgt' ich Kräutern
des Walds und lauscht'
Ein weiches Wild am Hügel; und nie
umsonst.
Nie täuschten, auch nicht einmal
deine
Vögel; denn allzubereit fast kamst du,

38. Chiron

Where are you, light who is thought,
who must always move
Aside from us at times – where are you?
My heart
Is wide awake, but the astounding
Night, to my fury, still confines me.

5For once I sought out herbs in the wood
and listened,
A soft, wild thing, on the hill: yet never
in vain.
Your birds not once deceived me, for
you
Came to me, over-readily almost

و می‌نگریستی تا خودت را با باغ یا کره اسب شاداب سازی
۱۰ / یا تدبیری و قلب را یاری رسانی. کجایی تو، ای روشنایی؟
قلبم بیدار شده است دیگر بار، اما شب
بی‌عاطفه، یکسر-قدرتمند، هنوز مرا باز می‌دارد.

آن روزها بودم. زمین مرا آویشن پیشکشی داد،
زعفران و غله، با نخستین دسته‌گل. و در
۱۵ / خنکای ستارگان آموختم، بادا
چیزها را بنامیم. و از سوی زئوس پیشخدمتش

نیمه-ایزد، عمود تکیه‌گاه، آمد،
و از آن دشتهای فراخ، غمناک جادو برمی‌داشت.
تنها من اینجا اکنون می‌نشینم، خموش،
۲۰ / ساعت‌های طولانی، افکارم در می‌آورند نقشهایی

از زمین شاداب و ابرهای عشق،
چون شرنگ بینمان نشسته است؛ و دورادور
گوش می‌سپارم تا نجات دهنده‌ای بزودی
به سویم بیاید، شاید، با بهی و فرهی.

<p>So Füllen oder Garten dir labend ward, 10Ratschlagend, Herzens wegen; wo bist du, Licht? Das Herz ist wieder wach, doch herzlos Zieht die gewaltige Nacht mich immer.</p> <p>Ich wars wohl. Und von Krokus und Thymian Und Korn gab mir die Erde den ersten Strauß. 15Und bei der Sterne Kühle lernt' ich, Aber das Nennbare nur. Und bei mir</p> <p>Das wilde Feld entzaubernd, das traurge, zog Der Halbgott, Zeus Knecht, ein, der gerade Mann; Nun sitz ich still allein, von einer 20Stunde zur anderen, und Gestalten</p> <p>Aus frischer Erd und Wolken der Liebe schafft, Weil Gift ist zwischen uns, mein Gedanke nun; Und ferne lausch ich hin, ob nicht ein Freundlicher Retter vielleicht mir komme.</p>	<p>And looked to refresh yourself with garden or foal 10Or counsel to help the heart. Where are you, light? My heart is awake again, but heartless Night, all-powerful, still detains me.</p> <p>I was, in those days. The earth offered me thyme, Saffron and corn, in a first bouquet. And in 15The cool of stars I learned, if only Things we can name. And from Zeus his servant</p> <p>The demi-god, upright of bearing, came, Taking the magic from the sad, wide fields. Alone I sit here now, in silence, 20Hours long, my thoughts evolving figures</p> <p>From fresh earth and the clouds of love, For poison lies between us; and distantly I listen for a saviour soon to Come to me, perhaps, in his goodness.</p>
---	---

۲۵ نیمروز اغلب می‌شنوم، بیشتر شناخته بر ما،
بانگ ارا بهی تندرکوب را؛ خانه‌اش
لرزیده و زمین پاک شده است، و
عذاب با پژواکی سبک می‌شود.

و آن گاه شبانه می‌شنوم، نجات دهنده‌ام را، می‌شنوم او را،
۳۰ آزادی بخشم، در حال کشتن، و فرو می‌نگرد
تا ببیند زمین را، انگار در اشراقها،
بارور از بالندگی، مانند آتشی شگرف؛

اما روزها باز سپری می‌شوند، و هنگامی که فرد آنها را می‌بیند
فریبا و آزارنده، به درد می‌افتد، و اکنون
۳۵ چیزی است توأمان، و هیچ کس به نظر نمی‌آید
بداند چگونه چاره‌ای بیابد؛

همان تیغ ایزد است؛ چگونه ازین پس مهر بورزیم
به بیداد الهی؟ و اوست در اینجا؛ این است
خاک زادبومش؛ ایزد و من هستیم
۴۰ رودررو، و زمین است گونه‌گون.

25Dann hör ich oft den Wagen des Donners
Am Mittag, wenn er naht, der bekannteste,
Wenn ihm das Haus bebt und der Boden
Reinigt sich, und die Qual Echo wird.

Den Retter hör ich dann in der Nacht, ich
hör

30Ihn tötend, den Befreier, und drunten voll
Von üppgem Kraut, als in Gesichtern,
Schau ich die Erd, ein gewaltig Feuer;

Die Tage aber wechseln, wenn einer dann
Zusiehet denen, lieblich und bös, ein
Schmerz,

35Wenn einer zweigestalt ist, und es
Kennet kein einziger nicht das Beste;

Das aber ist der Stachel des Gottes; nie
Kann einer lieben göttliches Unrecht sonst.
Einheimisch aber ist der Gott dann

40Angesichts da, und die Erd ist anders.

25At noon I often hear, best known to us,
The chariot of the Thunderer loom; his house
Is shaken and the ground cleansed, and
Torment attenuates into echo.

And then at night I hear my saviour, I hear
him,

30My liberator, killing, and look below
To see the earth, as though in visions,
Teeming with growth, like a great fire;

But days turn, and when one observes them,
full

Of grace or hurt, and feels the pain, and is
now

35A double thing, and no-one seems to
Know how best to find a solution,

That is the thorn of the god; how else to love
Divine injustice? And he is here; this is

His native soil; the god and I are

40Face to face, and the earth is different.

روشنایی روز! روز! اکنون بیدبنانی که جویبارهایم را می‌آریند
می‌توانند دوباره دم زنند، و بنوشند. نوری هست برای دیدگان
و جای پایهای راستین ادامه دارند،
و ظاهر می‌شوی بر ما، ای ستاره‌ی بامدادی سرگردان،

۴۵ مهمیزدار، و فرمانروا، و مستقر در مدار؛
تو نیز، ای زمین، گهواره‌ی آرامبخش ما، و تو،
خانه‌ی اجدادم، آنان که، نه شهروندان،
همراه جانوران ابرآلود دشت رفتند.

اکنون برگیر اسبی را، ای جوانک، و زیانوند باش، بردار
ه‌سنان سبک را. آنچه پیشگویی شده بود نه ناکام خواهد ماند
نه انتظاری بیهوده است ظهورش:
هرکول، چون او دارد باز می‌گردد.

Tag! Tag! Nun wieder atmet ihr recht; nun trinkt,

Ihr meiner Bäche Weiden! ein Augenlicht,
Und rechte Stapfen gehn, und als ein Herrscher, mit Sporen, und bei dir selber

45Örtlich, Irrstern des Tages, erscheinst du,

Du auch, o Erde, friedliche Wiege, und du, Haus meiner Väter, die unstädtisch Sind, in den Wolken des Wilds, gegangen.

Nimm nun ein Roß, und harnische dich und nimm

50Den leichten Speer, o Knabe! Die Wahrsagung

Zerreißt nicht, und umsonst nicht wartet, Bis sie erscheint, Herakles Rückkehr.

Daylight! Day! Now the willows that line my streams

Can breathe again, and drink. There is light for the eyes

And true footprinted tracks to walk in, And you appear to us, errant daystar,

45Spurred, and ruler, and local from the core; You also, earth, our peaceful cradle, and you, House of my fathers, who, no townsmen, Went with the clouding beasts of the field.

Now take a horse, lad, and arm yourself, take up

50The light spear. What was prophesied will not fail

Nor wait in vain for his appearance: Heracles, for he is returning.

آخری سڈرونگار ما کجانی



Hölderlin-Turm in Tübingen

خرو شخوانی

شاپور احمدی

خروشخوانی

فردا به چیزی خواهیم اندیشید. کدام چیز؟
تاج روشنی از گل.

سه تن خواهیم بود
زال و کیخسرو و ایزد سروش*.
ه‌در باران گداخته‌ای که بر سینه‌مان می‌ریزد
فانوس بلند خود را بر می‌گیریم.
پیش از آنکه پا در سنگلاخ پهناور نهیم
درنگ می‌کنیم تا سایه‌هایمان را بیابیم
لابه‌لای بادام و بلوطهای بالا و پست.
ه / پنداری می‌گریزند مانی و روزبهان و کسی دیگر.
کدام کس؟

آخر ای خداوندگار ما کجایی؟
در گوشم ترانه‌ای می‌خوانی
نمی‌دانم با کدام صوت، کدام حرف.

۱۵ / هیچ به خیالت نمی‌آید بوی توله** و کره‌ی بهاری نیمروز.
پای کوههایی که سنگی نبودند هنوز
در به‌در می‌دویدم تا در خلوت دیگر بار آبگیری بجویم.
آن گاه آسمان چندان کوتاه و درخشان شد
که دشت تفتیده ناگهان
۲۰ با خش‌خش آویش‌ها و فواره‌ی برکه‌های سفالی‌اش
در گنبد سبز آن تابید.
سراسیمه بر سنگریزه‌های شیری آسمان پا نهادم.

باد خوشی از سرزمینهای نیمروزی به سویم وزید.
گویی این خوشبوترین بادها را به بینی خود در می‌یافتم.
۲۵ آن گاه خواهر سپیدبازوی خود را شناختم

پانزده‌ساله و دلیر
تاج روشنی بر سر و کوزه‌ی آبی در دست
در نظرم داناتر و زیباتر از هر ایزدی آمد.

اکنون پادشاه امروز کیست؟

۳۰ خروسی همچنان بی‌پروا می‌خروشد از خانه‌ای دور دست.
گرگ و میشی در دمدمه‌های پگاه از کنار هم می‌گذرند.
در راه بی‌صدای مرگ گاهی می‌نشینیم.
بر چهره‌مان موشهای قهوه‌ای دُم می‌مالند.
در سوتی بریده‌بریده و ناشناس نماز می‌گزاریم.
۳۵ چندان ستم‌گریم که بر دریچه‌ی آسمان
جز تک‌وتوکی مرغانی بی‌زادورود
تتارانده‌ایم ما
خیل ناکسان.

* ایزدسروش. یکی از بزرگترین ایزدان در دین مزداپرستی، و نماد شنوایی و پرهیزگاری است. خروس نماینده و کارگزار ایزد شب‌زنده‌دار (سروش) بر روی زمین است.
** توله. پنیرک. گیاهی خودرو و خوراکی پختنی.

Diotima

Friedrich Hölderlin

*Komm und besänftige mir, die du einst Elemente versöhntest
Wonne der himmlischen Muse das Chaos der Zeit,
Ordne den tobenden Kampf mit Friedenstönen des Himmels
Bis in der sterblichen Brust sich das entzweite vereint,
Bis der Menschen alte Natur die ruhige große,
Aus der gährenden Zeit, mächtig und heiter sich hebt.*



*Kehr' in die dürftigen Herzen des Volks, lebendige Schönheit!
Kehr an den gastlichen Tisch, kehre in die Tempel zurück!
Denn Diotima lebt, wie die zarten Blüten im Winter,
Reich an eigenem Geist sucht sie die Sonne doch auch.
Aber die Sonne des Geists, die schönere Welt ist hinunter
Und in frostiger Nacht zanken Orkane sich nur.*

به همین قلم / شعر

۱. **ویرانشهر** یکم. شوخیهای ناگوار
دوم. متنها (۶۱ و ۶۶-۶۱)
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۲. **پادشاهنامه** یکم. دیباچه: آب و گل عشق
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۳. **کارنامه‌ی قهوه‌ای** یکم. آن پاره‌ی دیگر
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۴. **کجنوشتار** یکم. زندگی نابجای هنرمند
دوم. تنه‌پتہ‌نگاری
سوم. واپسینشمار ۱۰-۷۹
۵. **در حاشیه‌ی متن** یکم. خانه‌ی عنکبوت
دوم. دستنویس غیب‌بین ۱۲-۸۱ الف

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۹. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۰. دیوها و دلبندهای گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

۱۱. بهشت نو
۹۰

۱۲. از عشق و شیاطین دیگر
۹۱

۱۳. دیباچه‌واری چپی و جسته‌گریخته
بر شهربانی کیومرث و نسناسها ۹۳ و ۹۴

۱۴. وارگه‌ها گزیده‌ی شعرها
۶۱-۹۳

۱۵. ؟
۹۴

به همین قلم / برگردان

۱۶. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت
۶۱ و ۷۹ و ۸۲ و ۸۸

۱۷. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات
دی ۸۸

۱۸. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و
زمستان ۸۸

۱۹. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۲۰. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۱۹

۲۱. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۱۹

۲۲. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۳. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۲۴. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۵. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۶. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد
آبان ۹۰

۲۷. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا
آذر و دی ۹۰

۲۸. دوپیکر اسیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف
بهمن ۹۰

۲۹. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان
۹۱-۸۸

۳۰. گل سرخ هیچ کس پل سلان
بهار ۹۱

۳۱. جامه‌درانی گاسپارا استامپا
خرداد ۹۱

۳۲. آه، ساعت تلخ زوال گئورگ تراکل
تابستان ۹۱

۳۳. حلزونهای هرزه پس از نیمروز مارینا تسوه‌تایوا
مهر ۹۱

۳۴. سوار بر سرسره‌های پر از گاه نیکلای گومیلف
آبان ۹۱

۳۵. در پوکه‌های زمهریر اسیپ ماندلشتام
آذر ۹۱

۳۶. اندامهای نقره‌ای ما چند نفر نیکلای گومیلف و اسیپ ماندلشتام
دی ۹۱
و مارینا تسوه‌تایوا و بوریس پاسترناک و آنا آخمتوا

۳۷. بنفشه‌ها گیوم آپولینر
بهمن و اسفند ۹۱

۳۸. و چشمه‌های گل‌آلودش آنا آخمتوا
فروردین ۹۲

۳۹. پس از یکصد سال و اندی ترانه‌خوانی چند نفره
در ستایش بانویی ناشناس گزیده‌ی شعر روس
بهار و تابستان و پاییز ۹۲

۴۰. درشک‌های پیاده بوریس پاسترناک

زمستان ۹۲

۴۱. آشویتس‌نشینان شوم فریدریش هلدرلین و راینر ماریا ریلکه
بهار ۹۳ گئورک تراکل و اشتفان گئورگه و پل سلان و اینگه‌برگ باخن

۴۲. به دام افکندن شاهباز سفید لی بو

تابستان ۹۳

۴۳. ضمیمه‌های بیغرض مرگ پل سلان و اینگه‌برگ باخن

شهریور ۹۳

۴۴. خسروانیها فریدریش هولدرلین

پاییز و زمستان ۹۳

۴۵. رامشگر نابینا و عشق فریدریش هولدرلین

پاییز و زمستان ۹۳

۴۶. لابلایهای دالان خیزران گزیده‌ی شعر جهان

۹۱-۹۳

۴۷. **منطق الطیر سلیمانی** سن ژان دو لا کروا

فروردین و اردیبهشت ۹۴

۴۸. **آخر ای خداوندگار ما کجایی** فریدریش هولدرلین

بهار ۹۴

۴۹. **نجوای زیتون بن و آذرخش** هومر و سافو

تابستان ۹۴

آخری خدوونگار ما کجایی



فریدریش

ہولدرلین

نفسروانیہ

Johann Christian

Friedrich Hölderlin

شاپور احمد

فریدریش

ہولدرلین

رامسگر نابینا، عشق

Johann Christian
Friedrich Hölderlin

شاپورا احمد